

انجیل
یوحنا

انجیل یوحننا

VPG
PO Box 15013
Colorado Springs, CO 80935
USA

عیسیٰ گفت:

پس آگر پسر،
شما را آزاد
سازد واقعاً

آزاد خواهید بود.

(یوحننا ۳۶:۸)

Gospel of John in Dari

انجیل یوحنا

کلام زندگی

۱ در ازل کلام بود. کلام با خدا بود و کلام خود خدا بود، ۲از ازل کلام با خدا بود. ۳همه چیز به وسیله او هستی یافت و بدون او چیزی آفریده نشد. ۴زندگی از او بوجود آمد و آن زندگی نور آدمیان بود. ۵نور در تاریکی می درخشد و تاریکی هرگز بر آن پیروز نشده است.

۶مردی به نام یحیی ظاهر شد که فرستاده خدا بود. ۷او آمد تا شاهد باشد و بر آن نور شهادت دهد تا بوسیله او همه ایمان بیاورند. ۸او خودش آن نور نبود، بلکه آمد تا بر آن نور شهادت دهد. ۹آن نور واقعی که همه آدمیان را نورانی می سازد، در حال آمدن به دنیا بود.

۱۰او در دنیا بود و دنیا بوسیله او آفریده شد، اما دنیا او را نشناخت. ۱۱او به قلمرو خود آمد ولی متعلقانش او را قبول نکردند. ۱۲اما به همه کسانی که او را قبول کردند و به او ایمان آوردند، این حق را داد که فرزندان خدا

شوند، ^۳ اکه نه مانند تولد های معمولی و نه در اثر تمایلات نفسانی و نه در اثر خواهش بشر بلکه از خدا تولد یافتند. ^۴ پس کلام جسم گشته بشکل انسان در میان ما جای گرفت. جلالش را دیدیم . شکوه و جلالی شایسته پسر یگانه پدر و پُر از فیض و راستی. ^۵ شهادت یحیی این بود که فریاد می زد و می گفت: «این همان شخصی است که درباره او گفتم که بعد از من می آید اما بر من برتری و تقدم دارد، زیرا پیش از تولد من، او وجود داشت.» ^۶ از پُری او، همه ما برخوردار شدیم، فیض بالای فیض ^۷ زیرا شریعت بوسیله موسی عطا شد، اما فیض و راستی توسط عیسی مسیح آمد. ^۸ کسی هرگز خدا را ندیده است، اما آن پسر یگانه ای که در ذات پدر و از همه به او نزدیکتر است او را شناسانیده است.

پیام یحیای تعمید دهنده

(همچین در متی ۱:۳-۱۲ و مرقس ۱:۱-۸ و لوقا ۳:۱-۱۸) ^۹ اینست شهادت یحیی وقتی یهودیان اورشلیم، کاهنان و خادمین آن ها لاویان را پیش او فرستادند تا بپرسند که او کیست. ^{۱۰} او از جواب دادن خودداری نکرد، بلکه بطور واضح اعتراف نموده گفت: «من مسیح نیستم.» ^{۱۱} آن ها از او پرسیدند: «پس آیا تو الیاس هستی؟» جواب داد: «نخیر.» آن ها پرسیدند: «آیا تو آن پیامبر وعده شده

هستی؟» جواب داد: «نخیر.»^۲ پرسیدند: «پس تو کیستی؟ ما باید به کسانی که ما را فرستادند جواب بدھیم، درباره خود چه می گویی؟»^۳ او از زبان اشعیای نبی جواب داده گفت: «من صدای ندا کننده ای هستم که در بیابان فریاد می زند. راه خداوند را راست گردانید.»^۴ این قاصدان که از طرف پیروان فرقه فریسی فرستاده شده بودند^۵ از آن پرسیدند: «اگر تو نه مسیح هستی و نه الیاس و نه آن پیامبر وعده شده، پس چرا تعمید می دهی؟»^۶ یحیی جواب داد: «من در آب تعمید می دهم، اما کسی در میان شما ایستاده است که شما او را نمی شناسید.»^۷ او بعد از من می آید، ولی من حتی شایسته آن نیستم که بند بوتهاش را باز کنم.»^۸ این ماجرا در بیت عینا، یعنی آن طرف دریای اردن، در جائی که یحیی مردم را تعمید می داد، واقع شد.

برهه خدا

^۹ روز بعد، وقتی یحیی عیسی را دید که به طرف او می آید، گفت: «ببینید اینست آن برهه خدا که گناه جهان را بر می دارد.»^{۱۰} اینست آن کسی که درباره اش گفتم که بعد از من مردی می آید که بر من تقدم و برتری دارد، زیرا پیش از تولد من او وجود داشته است. ^{۱۱} من او را نمی شناختم اما آدم را با آب تعمید دهم و به این وسیله او را به اسرائیل بشناسانم.»

۴^۳ یحیی شهادت خود را اینطور ادامه داد: «من روح خدا را دیدم که به صورت کبوتری از آسمان نازل شد و بر او قرار گرفت. ^{۳۳} من او را نمی شناختم اما آن کسی که مرا فرستاد تا با آب تعمید دهم به من گفته بود، هرگاه ببینی که روح بر کسی نازل شود و بر او قرار گیرد، بدان که او همان کسی است که تعمید او با روح القدس است. ^{۳۴} من این را دیده ام و شهادت می دهم که او پسر خداست.»

اولین شاگردان عیسی

۵^۳ روز بعد هم یحیی با دو نفر از شاگردان خود ایستاده بود ^۶ و وقتی عیسی را دید که از آنجا می گذرد گفت: «اینست برء خدا.» ^۷ آن دو شاگرد این سخن را شنیدند و به دنبال عیسی به راه افتادند. ^۸ عیسی برگشت و آن دو نفر را دید که به دنبال او می آیند. از آن ها پرسید: «به دنبال چه می گردید؟» آن ها گفتند: «ربی (یعنی ای استاد) منزل تو کجاست؟» ^۹ او به ایشان گفت: «بیانید و ببینید.» پس آن دو نفر رفته و دیدند کجا منزل دارد و بقیه روز را پیش او ماندند. زیرا تقریباً ساعت چهار بعد از ظهر بود.

۱۰^۰ یکی از آن دو نفر، که بعد از شنیدن سخنان یحیی به دنبال عیسی رفت، اندریاس برادر شمعون پتروس بود. ^{۱۱} او اول برادر خود شمعون را پیدا کرد و به او گفت: «ما

مسیح یعنی تدهین شده را یافته ایم.»^{۴۲} پس وقتی اندrias، شمعون را نزد عیسی برد، عیسی به شمعون نگاه کرد و گفت: «تو شمعون پسر یونا هستی، ولی بعد از این کیفایا پترس به معنی صخره) نامیده می شوی.»

فیلیپس و نتائیل

^{۴۳} روز بعد، وقتی عیسی می خواست به جلیل برود، فیلیپس را یافته به او گفت: «به دنبال من بیا.»^{۴۴} فیلیپس مانند اندrias و پترس اهل بیت‌سیدا بود.^{۴۵} فیلیپس هم رفت و نتائیل را پیدا کرد و به او گفت: «ما آن کسی را که موسی در تورات ذکر کرده و پیامبران درباره او سخن گفته اند، پیدا کرده ایم. او عیسی پسر یوسف و از اهالی ناصره است.»^{۴۶} نتائیل به او گفت: «آیا می شود که از ناصره چیز خوبی بیرون بیاید؟» فیلیپس جواب داد: «بیا و ببین.»

^{۴۷} وقتی عیسی نتائیل را دید که به طرف او می آید گفت: «اینست یک اسرائیلی واقعی که در او مکری وجود ندارد.»^{۴۸} نتائیل پرسید: «مرا از کجا می شناسی؟» عیسی جواب داد: «پیش از آن که فیلیپس تو را صدا کند، وقتی زیر درخت انجیر بودی، من تو را دیدم.»^{۴۹} نتائیل گفت: «ای استاد، تو پسر خدا هستی! تو پادشاه اسرائیل می باشی!»^{۵۰} عیسی در جواب گفت: «آیا فقط به علت

این که به تو گفتم تو را زیر درخت انجیر دیدم ایمان آوردی؟ بعد از این کارهای بزرگتری خواهی دید.»^{۱۵} آنگاه به او گفت: «بیقین بدانید که شما آسمان را باز و فرشتگان خدا را در حالیکه بر پسر انسان بالا و پایان می‌شوند خواهید دید.»

عروسوی در قانای جلیل

۲ دو روز بعد، در قانای جلیل جشن عروسی برپا بود و مادر عیسی در آنجا حضور داشت.^۶ عیسی و شاگردانش نیز به عروسی دعوت شده بودند. وقتی شراب تمام شد، مادر عیسی به او گفت: «آن ها دیگر شراب ندارند.»^۷ عیسی جواب داد: «این به من مربوط است یا به تو؟ وقت من هنوز نرسیده است.»^۸ مادرش به نوکران گفت: «هرچه به شما بگویید انجام دهید.»

در آنجا شش خمره سنگی وجود داشت، که هر یک تقریباً هشتاد لیتر گنجایش داشت و برای انجام مراسم تطهیر یهود به کار می‌رفت.^۹ عیسی به نوکران گفت: «خمره ها را از آب پُرکنید.» آن ها را لبالب پُر کردند.^{۱۰} آنگاه عیسی گفت: «اکنون کمی از آن را نزد رئیس مجلس ببرید.» و

آن ها چنین کردند. رئیس مجلس که نمی دانست آن را از کجا آورده بودند، آبی را که به شراب تبدیل شده بود چشید، اما خدمتکارانی که آب را از چاه کشیده بودند، از جریان اطلاع داشتند. پس رئیس مجلس داماد را صدا کرد.^{۱۰} او به او گفت: «همه، بهترین شراب را اول به مهمانان می دهند و وقتی سر شان گرم شد، آن وقت شراب پست تر را می آورند اما تو بهترین شراب را تا این ساعت نگاه داشته ای!»

^{۱۱}این معجزه، که در قانای جلیل انجام شد، اولین معجزه عیسی بود و او به وسیله آن جلال خود را ظاهر کرد و شاگردانش به او ایمان آوردند.^{۱۲} بعد از آن عیسی همراه مادر، برادران و شاگردان خود به کیرناحوم رفت و چند روزی در آنجا ماندند.

رفتن عیسی به عبادتگاه

(همچنین در متی ۱۳:۲۱-۱۴:۲۱ و مرقس ۱۵:۱۱-۱۷ و لوقا ۱۹:۴۵-۴۶)

^{۱۳}چون عید فصّح یهود نزدیک بود عیسی به اورشلیم رفت. ^{۱۴}در عبادتگاه اشخاصی را دید که به فروش گاو و گوسفند و کبوتر مشغول بودند، و صرافان هم در پشت میزهای خود نشسته بودند. ^{۱۵}پس از رسیمان قمچین ساخت و همه آنها را با گوسفندان و گاوان از عبادتگاه بیرون راند

و سکه های صرافان را دور ریخت و میزهای آن ها را چپه کرد.^۶ آنگاه به کبوتر فروشان گفت: «اینها را از اینجا بیرون ببرید. خانه پدر مرا به بازار تبدیل نکنید.»^۷ شاگردان عیسی به خاطر آوردنده که نوشته شده است: «آتش غیرت نسبت به خانه تو در من شعله ور است.»^۸ پس یهودیان از او پرسیدند: «چه معجزه ای می کنی که نشان بد هد حق داری این کارها را انجام دهی؟»^۹ عیسی در جواب گفت: «این عبادتگاه را ویران کنید و من آن را در سه روز آباد خواهم کرد.»^{۱۰} یهودیان گفتد: «ساختن این عبادتگاه چهل و شش سال طول کشیده است. تو چطور می توانی آن را در سه روز بنا کنی؟»^{۱۱} اما عبادتگاهی که عیسی از آن سخن می گفت بدن خودش بود.^{۱۲} پس از رستاخیز او از مردگان، شاگردانش به یاد آوردنده که این را گفته بود و به کلام خدا و سخنان عیسی ایمان آوردهند.

عیسی همه را می شناسد

^{۱۳} در آن روزها که عیسی برای عید فِصَح در اورشلیم بود اشخاص بسیاری که معجزات او را دیدند، به نام او ایمان آوردهند^{۱۴} اما عیسی به آنها اعتماد نکرد، چون همه را خوب می شناخت^{۱۵} و لازم نبود کسی درباره انسان چیزی به او بگوید زیرا او به خوبی می دانست که در باطن انسان چیست.

عیسی و نیقودیموس

۳ ایک نفر از پیروان فرقہ فریسی به نام نیقودیموس که از بزرگان قوم یهود بود، ^۴ یک شب نزد عیسی آمد و به او گفت: «ای استاد، ما می دانیم تو معلمی هستی که از طرف خدا آمده ای زیرا هیچکس نمی تواند معجزاتی را که تو می کنی انجام دهد، مگر آنکه خدا با او باشد.» ^۵ عیسی جواب داد: «بیقین بدان تا شخص از نو تولد نیابد نمی تواند پادشاهی خدا را ببیند.» ^۶ نیقودیموس گفت: «چطور ممکن است شخص سالخورده ای از نو متولد شود؟ آیا می تواند باز به رحم مادر خود برگردد و دوباره تولد یابد؟» ^۷ عیسی جواب داد: «بیقین بدان که هیچ کس نمی تواند داخل پادشاهی خدا شود مگر آنکه از آب و روح تولد یابد. ^۸ آنچه از جسم تولد بیابد، جسم است و آنچه از روح متولد گردد روح است. ^۹ تعجب نکن که به تو می گویم همه باید دوباره متولد شوند. ^{۱۰} باد هرجا که بخواهد می وزد. صدای آن را می شنوی اما نمی دانی از کجا می آید یا به کجا می رود. حالت کسی هم که از روح خدا متولد می شود همینطور است.» ^{۱۱} نیقودیموس در جواب گفت: «این چطور ممکن است؟» ^{۱۲} عیسی گفت: «آیا تو که یک معلم بزرگ اسرائیل هستی، این چیزها را نمی دانی؟ ^{۱۳} بیقین

بدان که ما از آنچه می دانیم سخن می گوییم و به آنچه دیده ایم شهادت می دهیم، ولی شما شهادت ما را قبول نمی کنید.^{۱۰} وقتی درباره امور زمینی سخن می گوییم و آن را باور نمی کنید، اگر درباره امور آسمانی سخن بگوییم چگونه باور خواهید کرد؟^{۱۱} کسی هرگز به آسمان بالا نرفت، مگر آنکس که از آسمان پایین آمد، یعنی پسر انسان که جایش در آسمان است.^{۱۲} همانطوری که موسی در بیابان مار برنجی را بر بالای چوبی قرار داد، پسر انسان هم باید بلند کرده شود^{۱۳} تا هر کس به او ایمان بیآورد صاحب زندگی ابدی گردد.

^{۱۴} زیرا خدا به دنیا آنقدر محبت داشت که پسر یگانه خود را داد تا هر که به او ایمان بیآورد هلاک نگردد، بلکه صاحب زندگی ابدی شود.^{۱۵} زیرا خدا پسر خود را به دنیا نفرستاد که از دنیا بازخواست کند بلکه تا آن را نجات بخشد.^{۱۶} هر کس به او ایمان بیآورد از او بازخواست نمی شود اما کسی که به او ایمان نیاورد زیر حکم باقی می ماند، زیرا به اسم پسر یگانه خدا ایمان نیاورده است.^{۱۷} حکم بازخواست این است که نور به دنیا آمد ولی مردم به علت اعمال شرارت آمیز خود تاریکی را از نور بهتر دانستند،^{۱۸} زیرا کسی که مرتکب کارهای بد می شود از نور نفرت دارد و از آن دوری می جوید مبادا

اعمالش مورد ملالت واقع شود.^۱ اما شخص نیکوکار به سوی نور می‌آید تا روشن شود که اعمالش در خداترسی انجام شده است.»

عیسی و یحیی

^۲ بعد از آن عیسی با شاگردان خود به سرزمین یهودیه رفت و در آنجا مدتی با آن‌ها مانده مردم را تعمید می‌داد، ^۳ یحیی نیز در عینون، نزدیک سالیم، به تعمید دادن مردم مشغول بود. در آن ناحیه آب فراوان بود و مردم برای گرفتن تعمید می‌آمدند، ^۴ زیرا یحیی هنوز به زندان نیافتاده بود.

^۵ بین شاگردان یحیی و یک نفر یهودی مباحثه ای در مورد مسئله طهارت پیدا شد. ^۶ پس آن‌ها نزد یحیی آمده به او گفتند: «ای استاد، آن کسی که در آن طرف اُردن با تو بود که تو درباره او شهادت دادی، در اینجا به تعمید کردن مردم مشغول است و همه پیش او می‌روند.» ^۷ یحیی در جواب گفت: «انسان نمی‌تواند چیزی جز آنچه خدا به او می‌بخشد به دست آورد. ^۸ شما خود شاهد هستید که من گفتم مسیح نیستم، بلکه پیشاپیش او فرستاده شده‌ام. ^۹ عروس به داماد تعلق دارد. دوست داماد، که در کناری ایستاده و صدای داماد را می‌شنود، لذت می‌برد. خوشی من هم همینطور کامل شده است. ^۰ او باید ترقی کند، و من باید از نظر بیفتم.»

کسی که از آسمان می آید

^۱کسی که از بالا می آید متفوق همه است و کسی که متعلق به این دنیای خاکی باشد آدمی است زمینی و درباره امور دنیوی سخن می گوید. آن کسی که از آسمان می آید از همه بالاتر است ^۲ و به آنچه دیده و شنیده است شهادت می دهد اما هیچ کس شهادت او را قبول نمی کند. ^۳ هر که شهادت او را بپذیرد صداقت و راستی خدا را تصدیق کرده است. ^۴ کسی که از طرف خدا فرستاده شده است کلام خدا را بیان می کند زیرا خدا روح خود را بی حد و اندازه به او عطا می فرماید. ^۵ پدر به پسر محبت دارد و همه چیز را به او سپرده است. ^۶ آن کسی که به پسر ایمان بیاورد زندگی ابدی دارد اما کسی که از پسر اطاعت نکند زندگی را نخواهد دید، بلکه همیشه مورد غضب خدا می باشد.

عیسی و زن سامری

۶ وقتی خداوند فهمید که فریسی ها شنیده اند که او بیشتر از یحیی شاگرد پیدا کرده و آن ها را تعیید می دهد ^۷ (هرچند شاگردان عیسی تعیید می دادند نه خود او)، ^۸ یهودیه را ترک کرد و به جلیل برگشت ^۹ ولی لازم بود از سامریه عبور کند. ^{۱۰} او به شهری از سامریه که سوخار نام داشت، نزدیک مزرعه ای که یعقوب به

پسر خود یوسف بخشیده بود، رسید. ^۶ چاه یعقوب در آنجا بود و عیسی که از سفر خسته شده بود، در کنار چاه نشست. تقریباً ظهر بود. ^۷ یک زن سامری برای کشیدن آب آمد. عیسی به او گفت: «قدرتی آب به من بدء.» ^۸ زیرا شاگردانش برای خرید غذا به شهر رفته بودند. ^۹ زن سامری گفت: «چطور تو که یک یهودی هستی از من که یک زن سامری هستم آب می خواهی؟» او این را گفت چون یهودیان با سامریان نشست و برخاست نمی کنند. ^{۱۰} عیسی به او جواب داد: «اگر می دانستی بخش خدا چیست و کیست که از تو آب می خواهد، حتماً از او خواهش می کردی و او به تو آب زنده عطا می کرد.» ^{۱۱} زن گفت: «ای آقا سطل نداری و این چاه عمیق است. از کجا آب زنده داری؟ ^{۱۲} آیا تو از جد ما یعقوب بزرگتر هستی که این چاه را به ما بخشید و خود او و پسران و گله اش از آن نوشیدند؟» ^{۱۳} عیسی گفت: «هر که از این آب بنوشد باز تشنه خواهد شد ^{۱۴} اما هر کس از آبی که من می بخشم بنوشد هرگز تشنه نخواهد شد، زیرا آن آبی که به او می دهم در باطن او به چشمها ای تبدیل خواهد شد که تا زندگی ابدی خواهد جوشید.» ^{۱۵} زن گفت: «ای آقا، آن آب را به من بده تا دیگر تشنه نشوم و برای کشیدن آب به اینجا نیایم.»

۱۶ عیسی به او فرمود: «برو شوهرت را صدا کن و به اینجا برگرد.» ۱۷ زن جواب داد: «شوهر ندارم.» عیسی گفت: «راست می گویی که شوهر نداری، ۱۸ زیرا تو پنج شوهر داشته ای و آن مردی هم که اکنون با تو زندگی می کند شوهر تو نیست. آنچه گفتی درست است.» ۱۹ زن گفت: «ای آقا، می بینم که تو نبی هستی. ۲۰ پدران ما در روی این کوه عبادت می کردند، اما شما یهودیان می گوئید، باید خدا را در اورشلیم عبادت کرد.» ۲۱ عیسی گفت: «ای زن، باور کن زمانی خواهد آمد که پدر را نه بر روی این کوه پرستش خواهید کرد و نه در اورشلیم. ۲۲ شما سامریان آنچه را نمی شناسید، می پرستید اما ما آنچه را که می شناسیم عبادت می کنیم، زیرا رستگاری بوسیله قوم یهود می آید. ۲۳ اما زمانی می آید و این زمان هم اکنون شروع شده است. که پرستندگان حقیقی، پدر را با روح و راستی عبادت خواهند کرد، زیرا پدر طالب این گونه پرستندگان می باشد. ۲۴ خدا روح است و هر که او را می پرستد باید با روح و راستی عبادت نماید.» ۲۵ زن گفت: «من می دانم که مسیح خواهد آمد و هر وقت بباید، همه چیز را به ما خواهد گفت.» ۲۶ عیسی گفت: «من که با تو صحبت می کنم همان هستم.»

۲۷ در همان موقع شاگردان عیسی برگشتند و چون او را

دیدند که با یک زن سخن می‌گوید تعجب کردند ولی هیچ کس نپرسید: «چی می‌خواهی؟» و یا «چرا با او سخن می‌گوئی؟»^{۲۸} زن کوزه خود را به زمین گذاشت و به شهر رفت و به مردم گفت: ^{۲۹} «بیائید و مردی را ببینید، که آنچه تا به حال کرده بودم به من گفت. آیا این مسیح نیست؟»^{۳۰} پس مردم از شهر خارج شده پیش عیسی می‌رفتند.

^{۱۳} در این وقت شاگردان از عیسی خواهش کرده گفتند: «ای استاد، چیزی بخور.» ^{۱۴} اما او گفت: «من غذائی برای خوردن دارم که شما از آن بی خبر هستید.»^{۱۵} پس شاگردان از یکدیگر پرسیدند: «آیا کسی برای او غذا آورده است؟»^{۱۶} عیسی به ایشان گفت: «غذای من اینست که اراده کسی را که مرا فرستاده است بجا آورم و کارهای او را انجام دهم.^{۱۷} مگر شما نمی‌گوئید هنوز چهار ماه به موسوم درو مانده است؟ توجه کنید، به شما می‌گویم به کشتزارها نگاه کنید و ببینید که حالا برای درو آماده هستند.^{۱۸} دروغگر مزد خود را می‌گیرد و ثمر را برای زندگی ابدی جمع می‌کند تا اینکه کارنده و درو کننده با هم خوشی کنند.^{۱۹} در اینجا این گفته حقیقت پیدا می‌کند، که یکی می‌کارد و دیگری درو می‌کند.^{۲۰} من شما را فرستادم تا محصولی را درو کنید که برای آن زحمت نکشیده اید. دیگران برای آن زحمت کشیدند و شما از نتایج کار ایشان استفاده می‌برید.»

^۳ به خاطر شهادت آن زن که گفته بود: «آنچه تا به حال کرده بودم به من گفت»، در آن شهر عده زیادی از سامریان به عیسی ایمان آورده بودند.^۴ وقتی سامریان نزد عیسی آمدند از او خواهش کردند که پیش آن ها بماند. پس عیسی دو روز در آنجا ماند^۵ و عده زیادی نیز به خاطر سخنان او ایمان آورده بودند.^۶ و به آن زن گفتند: «حالا دیگر به خاطر سخن تو نیست که ما ایمان داریم، زیرا ما خود سخنان او را شنیده ایم و می دانیم که او در حقیقت نجات دهنده عالم است.» شفای پسر مأمور دولت

^۷ پس از دو روز، عیسی آنجا را ترک کرد و به طرف جلیل رفت.^۸ زیرا خود عیسی فرموده بود که پیامبر در دیار خود احترامی ندارد،^۹ اما وقتی به جلیل وارد شد، مردم از او استقبال کردند زیرا آنچه را که در اورشلیم انجام داده بود دیده بودند، چون آن ها هم در ایام عید در اورشلیم بودند.

^{۱۰} عیسی بار دیگر به قانای جلیل، جائی که آب را به شراب تبدیل کرده بود، رفت. یکی از مأمورین دولت در آنجا بود که پرسش در کپرناحوم بیمار و بستری بود.^{۱۱} وقتی شنید که عیسی از یهودیه به جلیل آمده است نزد او آمد و خواهش کرد که بباید و پرسش را که در آستانه مرگ بود شفا بخشد.^{۱۲} عیسی به او گفت: «شما بدون دیدن عجایب

و نشانه ها به هیچ وجه ایمان نخواهید آورد.»^{۴۹} آن شخص گفت: «ای آقا، پیش از آن که پسر من بمیرد بیا.»^{۵۰} آنگاه عیسی گفت: «برو، پسرت زنده می ماند.» آن مرد با ایمان به سخن عیسی به طرف منزل رفت.^{۵۱} او هنوز به خانه نرسیده بود که نوکرانش در بین راه او را دیدند و به او مژده دادند: «پسرت زنده و تدرست است.»^{۵۲} او پرسید: «در چه ساعتی حالت خوب شد؟» گفتند: «دیروز در ساعت یک بعد از ظهر تب او قطع شد.»^{۵۳} پدر فهمید که این درست همان ساعتی است که عیسی به او گفته بود: «پسرت زنده می ماند.» پس او و تمام اهل خانه اش ایمان آوردند.^{۵۴} این دومین معجزه ای بود که عیسی پس از آنکه از یهودیه به جلیل آمد انجام داد.

شفای شل

۵ بعد از آن عیسی برای یکی از عیدهای یهود به اورشلیم رفت. در اورشلیم نزدیک دروازه ای معروف به دروازه گوسفند حوضی با پنج رواق وجود دارد، که به زبان عبرانی آن را بیتسده می گویند. در آن جا عده زیادی از بیمارن، نابینایان، لنگان و شلان دراز کشیده [و منتظر حرکت آب بودند] ۶زیرا هر چند وقت یکبار فرشته خداوند به حوض داخل می شد و آب را به

حرکت در می آورد و اولین بیماری که بعد از حرکت آب به حوض داخل می گردید از هر مرضی که داشت شفا می یافت.^۵ در میان آن ها مردی دیده می شد که سی و هشت سال به مرضی مبتلا بود. وقتی عیسی او را در آنجا خوابیده دید و دانست که مدت زیادی است که بیمار می باشد، از او پرسید: «آیا می خواهی خوب و سالم شوی؟»^۶ آن مریض جواب داد: «ای آقا، وقتی آب به حرکت می آید کسی نیست که به من کمک کند و مرا در حوض بیاندازد. تا من از جایم حرکت می کنم، شخص دیگری پیش از من داخل می شود.»^۷ عیسی به او گفت: «برخیز بستر را بردار و برو.»^۸ آن مرد فوراً شفا یافت و بستر خود را برداشت و به راه افتاد.

آن روز، روز سَبَّت بود.^۹ به همین علت یهودیان به مردی که شفا یافته بود گفتد: «امروز روز سَبَّت است، تو اجازه نداری بستر خود را ببری.»^{۱۰} او در جواب ایشان گفت: «آن کسی که مرا شفا داد به من گفت: بستر را بردار و برو.»^{۱۱} از او پرسیدند: «چه شخصی به تو گفت: بستر را بردار و برو؟»^{۱۲} ولی آن مردی که شفا یافته بود او را نمی شناخت زیرا آن محل پُر از جمعیت بود و عیسی از آنجا رفته بود.

^{۱۳} بعد از این جریان، عیسی او را در عبادتگاه یافته به

او گفت: «اکنون که شفا یافته ای دیگر گناه نکن، مبادا به وضع بدتری دچار شوی..»^{۱۵} آن مرد رفت و به یهودیان گفت: «کسی که مرا شفا داد عیسی است.»

^{۱۶} چون عیسی در روز سَبَت این کارها را می کرد، یهودیان به زجر او پرداختند. ^{۱۷} اما عیسی به آنها گفت: «پدرم هنوز کار می کند و من هم کار می کنم.»^{۱۸} پس از این سبب، یهودیان بیشتر قصد قتل او را کردند چون او نه تنها روز سَبَت را می شکست، بلکه خدا را پدر خود می خواند و بدین طریق خود را با خدا برابر می ساخت.

اختیارات پسر

^{۱۹} عیسی در جواب آنها گفت: «بیقین بدانید که پسر نمی تواند از خود کاری انجام دهد مگر آنچه که می بیند پدر انجام می دهد. هرچه پدر می کند پسر هم می کند، ^۰ زیرا پدر پسر را دوست دارد و هرچه انجام دهد، به پسر نیز نشان می دهد و کارهای بزرگتر از این هم به او نشان خواهد داد تا شما تعجب کنید، ^۱ زیرا همانطور که پدر مردگان را زنده می کند و به آن ها زندگی می بخشد، پسر هم هرکه را بخواهد زنده می کند. ^۲ پدر بر هیچ کس داوری نمی کند، او تمام داوری را به پسر سپرده است، ^۳ تا آنکه همه، همانطور که پدر را احترام می کنند، پسر را نیز احترام نمایند. کسی که به پسر بی حرمتی کند، به پدر که

او را فرستاده است بی حرمتی کرده است.

^۴ بیقین بدانید، هرکه سخنان مرا بشنود و به فرستاده من ایمان آورد، زندگی ابدی دارد و هرگز ملامت نخواهد شد، بلکه از مرگ گذشته و به زندگی رسیده است. ^۵ بیقین بدانید که زمانی خواهد آمد، و در واقع آن زمان شروع شده است، که مردگان صدای پسر خدا را خواهند شنید و هرکه بشنود زنده خواهد شد، ^۶ زیرا همانطور که پدر سرچشمۀ زندگی است، به پسر هم این قدرت را بخشیده است تا سرچشمۀ زندگی باشد. ^۷ و به او اختیار داده است که داوری نماید، زیرا پسر انسان است. ^۸ از این تعجب نکنید، زیرا زمانی خواهد آمد که همه مردگان صدای او را خواهند شنید ^۹ و از قبرهای خود بیرون خواهند آمد. نیکوکاران برای زندگی خواهند برخاست و بدکاران برای بازخواست.

شهادت به عیسی

^{۱۰} من از خود نمی توانم کاری انجام دهم بلکه مطابق آنچه که می شنوم قضاوت می کنم و قضاوت من عادلانه است، زیرا در پی انجام خواسته های خودم نیستم، بلکه انجام اراده پدری که مرا فرستاده است.

^{۱۱} اگر من درباره خودم شهادت بدهم، شهادت من اعتباری ندارد، ^{۱۲} ولی شخص دیگری هست که درباره من شهادت می دهد و می دانم که شهادت او درباره من

اعتباری دارد. ^۳شما قاصدانی پیش یحیی فرستادید و او به حقیقت شهادت داد. ^۴من به شهادت انسان نیازی ندارم بلکه بخاطر نجات شما این سخنان را می‌گویم. ^۵یحیی مانند چراغی بود، که می‌سوزت و می‌درخشید و شما می‌خواستید، برای مدتی در نور او شادمانی کنید. ^۶اما من شاهدی بزرگتر از یحیی دارم: کارهایی که پدر به من سپرده است تا انجام دهم، بر این حقیقت شهادت می‌دهند که پدر مرا فرستاده است. ^۷پدری که مرا فرستاد خودش بر من شهادت داده است. شما هرگز نه او را دیده اید و نه صدایش را شنیده اید ^۸و کلام او در دل های شما جایی ندارد، زیرا به آن کسی که فرستاده است، ایمان نمی‌آورید. ^۹نوشته ها را مطالعه می‌نمایید، چون خیال می‌کنید که در آن ها زندگی ابدی خواهد یافت. در حالی که آن ها درباره من شهادت می‌دهد، ^۰شما نمی‌خواهید پیش من بیایید تا زندگی بیابید.

^۱من از مردم توقع احترام ندارم. ^۲من شما را می‌شناسم و می‌دانم که خدا را از دل دوست ندارید. ^۳من به نام پدر خود آمده ام و شما مرا نمی‌پذیرید، ولی اگر کسی خودسرانه بباید از او استقبال خواهد کرد. ^۴شما که طالب احترام از یکدیگر هستید و به عزت و احترامی که از جانب خدای یکتا می‌آید توجه ندارید، چگونه می‌توانید

ایمان بیاورید؟^۵ گمان نکنید که من در پیشگاه پدر، شما را ملامت خواهم ساخت، کسی دیگر، یعنی همان موسی که به او امیدوار هستید، شما را ملامت می نماید.^۶ اگر شما به موسی ایمان می داشتید بر من نیز ایمان می آوردید زیرا او درباره من نوشته است.^۷ اما اگر به نوشته های او ایمان ندارید، چگونه گفتار مرا باور خواهید کرد؟»

غذا دادن به پنج هزار نفر

(همچنین در متى ۱۳:۱۴-۲۱ و مرقس ۴۴-۳۰:۶ و لوقا ۱۰:۹-۱۷)

۶ بعد از این عیسی به طرف دیگر بحیره جلیل که همان بحیره تبریه است رفت ^۸ و عده زیادی، که معجزات او را در شفا دادن بیماران دیده بودند، به دنبال او رفتد. ^۹ آنگاه عیسی به بالای کوهی رفت و با شاگردان خود در آنجا نشست. ^{۱۰} ایام عید فصح یهودیان نزدیک بود. ^{۱۱} وقتی عیسی به چهار طرف دیده عده زیادی را دید که به طرف او می آیند، از فیلیپس پرسید: «از کجا نان بخريم تا اینها بخورند؟» ^{۱۲} عیسی این را از روی امتحان به او گفت زیرا خود او می دانست چه خواهد کرد. ^{۱۳} فیلیپس جواب داد: «دو صد سکه نقره نان هم کافی نیست که هر یک از آن ها کمی بخورد.» ^{۱۴} یکی از شاگردانش به نام

اندrias که برادر شمعون پترس بود، به او گفت: ^۹ «پسری در اینجا هست که پنج نان جو و دو ماهی دارد، ولی آن برای این عده چه می شود؟» ^{۱۰} عیسی گفت: «مردم را بنشانید.» در آنجا سبزه بسیار بود، پس مردم که تقریباً پنج هزار مرد بودند نشستند. ^{۱۱} آنگاه عیسی نان ها را برداشته خدا را شکر کرد و در میان مردم، که بر روی زمین نشسته بودند تقسیم نمود. ماهی ها را نیز همینطور هرقدر خواستند تقسیم کرد. ^{۱۲} وقتی همه سیر شدند، به شاگردان گفت: «توته های نان را جمع کنید تا چیزی تلف نشود.» ^{۱۳} پس شاگردان آن ها را جمع کردند و دوازده سبد از توته های باقیمانده آن پنج نان جو پُر نمودند.

^{۱۴} وقتی مردم این معجزه عیسی را دیدند گفتند: «در حقیقت این همان پیامبر وعده شده است که می بایست به جهان بیاید.» ^{۱۵} پس چون عیسی متوجه شد که آن ها می خواهند او را به زور برده پادشاه سازند، از آن ها جدا شد و تنها به کوهستان رفت.

راه رفتن بر روی آب

(همچنین در متی ۱۴:۲۲-۳۳ و مرقس ۶:۴۵-۵۲)

^{۱۶} در وقت غروب شاگردان به طرف بحیره رفتد ^{۱۷} و سوار کشته شده به آن طرف بحیره به سوی کپرناحوم حرکت کردند. هوا تاریک شده بود و عیسی هنوز پیش

ایشان برنگشته بود.^{۱۸} باد شدیدی شروع به وزیدن کرد و بحیره طوفانی شد.^{۱۹} وقتی تقریباً یک فرسنگ پیش رفتند، عیسی را دیدند که بر روی آب قدم می‌زند و به طرف کشتی می‌آید. آن‌ها ترسیدند.^{۲۰} اما عیسی به آن‌ها گفت: «من هستم، نترسید.»^{۲۱} می‌خواستند او را به داخل کشتی بیاورند، ولی کشتی بزودی به مقصد رسید.

در جستجوی عیسی

^{۲۲} روز بعد مردمی که در طرف دیگر بحیره ایستاده بودند دیدند که، به جز همان کشتی که شاگردان سوار شده بودند، کشتی دیگری در آنجا نبود و عیسی هم سوار آن نشده بود، بلکه شاگردان بدون عیسی رفته بودند.^{۲۳} ولی کشتی‌های دیگری از تیریه به نزدیکی همان محلی که خداوند نانها را برکت داده بود و مردم خورده بودند رسیدند.^{۲۴} وقتی مردم دیدند که عیسی و شاگردانش در آنجا نیستند، سوار این کشتی‌ها شده در جستجوی عیسی به کپرناحوم رفتند.

نان زندگی

^{۲۵} همین که او را در آن طرف بحیره پیدا کردند، به او گفتند: «ای استاد، چه وقت به اینجا آمدی؟»^{۲۶} عیسی جواب داد: «بیقین بدانید به علت معجزاتی که دیده اید نیست که به دنبال من آمده اید، بلکه به خاطر نانی که

خوردید و سیر شدید.^۷ برای خوراک فانی تلاش نکنید بلکه برای خوراکی که تا زندگی ابدی باقی می‌ماند. یعنی خوراکی که پسر انسان به شما خواهد داد، زیرا که پدر او را تأیید کرده است.^۸ آن‌ها از او پرسیدند: «وظیفه ما چیست؟ چطور می‌توانیم کارهایی را که خدا از ما می‌خواهد انجام دهیم؟»^۹ عیسی بـه ایشان جواب داد: «آن کاری که خدا از شما می‌خواهد اینست که به کسی که او فرستاده است ایمان بیاورید.»^{۱۰} آن‌ها گفتند: «چه معجزه ای نشان می‌دهی تا به تو ایمان بیاوریم؟ چه می‌کنی؟^{۱۱} پـدران ما در بیابان نان مـنـا را خوردند و چنانکه نوشته شده است: او از آسمان به آن‌ها نان عطا فرمود تا بخورند.»^{۱۲} عیسی به آنها گفت: «بـیقین بـدانید آن موسی نبود که از آسمان به شما نان داد، بلکه پـدر من نان حقیقی را از آسمان به شما عطا مـیـکند،^{۱۳} زیرا نان خدا آن است که از آسمان نازل شده به دنیا زندگی مـیـبخشد.»^{۱۴} به او گفتند: «ای آقا، همیشه این نان را به ما بـده.»^{۱۵} عیسی به آن‌ها گفت: «من نان زندگی هستم. هر که نزد من بـایـد، هرگـز گـرسـنه نخواهد شـد و هر کـه بـه من ایـمان بـیـاـورـد، هرگـز تـشـنه نخواهد گـردـید.»^{۱۶} اما چنانکه گـفـتم شـما با اینـکـه مـرا دـیدـید اـیـمان نـمـیـآـورـید. ^{۱۷} هـمـهـ کـسانـی کـه پـدرـ بهـ مـیـ بـخـشـدـ بـهـ سـوـیـ منـ خـواـهـنـدـ آـمدـ وـ کـسـی

را که پیش من می آید بیرون نخواهم کرد.^۳ من از آسمان به زمین آمده ام نه با خاطر آنکه اراده خود را به عمل آورم، بلکه اراده کسی را که مرا فرستاده است^۴ و اراده او اینست که من از همه کسانی که او به من داده است حتی یک نفر را هم از دست ندهم بلکه در روز آخرت آن ها را زنده کنم.^۵ زیرا خواست پدر من اینست که هر کس پسر را می بیند و به او ایمان می آورد صاحب زندگی ابدی گردد و من او را در روز آخرت زنده خواهم کرد.^۶

^۱ پس یهودیان شکایت کنان به او اعتراض کردند، زیرا او گفته بود: «من آن نانی هستم که از آسمان نازل شده است.»^۲ آن ها گفتند: «آیا این مرد عیسی، پسر یوسف، نیست که ما پدر و مادر او را می شناسیم؟ پس چگونه می گوید: من از آسمان آمده ام.»^۳ عیسی در جواب گفت: «این قدر شکایت نکنید.^۴ هیچ کس نمی تواند نزد من بیاید، مگر اینکه پدری که مرا فرستاد او را به طرف من جذب نماید و من او را در روز آخرت زنده خواهم ساخت.^۵ در کتب انبیاء نوشته شده است: همه از خدا تعلیم خواهند یافت. بنابراین هر کس صدای پدر را شنیده و از او تعلیم گرفته باشد، نزد من می آید.^۶ البته هیچ کس پدر را ندیده است. فقط کسی که از جانب خدا آمده پدر را دیده است.^۷ بیقین بدانید کسی که به من ایمان می آورد

زندگی ابدی دارد.^۱ من نان زندگی هستم.^۲ پدران شما در بیابان نان مَنَا را خوردند ولی مردند.^۳ اما من درباره نانی صحبت می کنم که از آسمان نازل شده است و اگر کسی از آن بخورد هرگز نمی میرد.^۴ من آن نان زنده هستم که از آسمان آمده است. هرکه این نان را بخورد تا ابد زنده خواهد ماند و نانی که من خواهم داد، بدن خودم می باشد، که آنرا بخاطر زندگی دنیا می دهم..»^۵

^۶ یهودیان با یکدیگر به مشاجره پرداختند و می گفتند: «چگونه این شخص می تواند بدن خود را به ما بدهد تا بخوریم؟»^۷ عیسی جواب داد: «بیقین بدانید اگر بدن پسر انسان را نخورید و خون او را ننوشید در خود زندگی ندارید.^۸ هر که بدن مرا بخورد و خون مرا بنوشد، زندگی ابدی دارد و من در روز آخرت او را زنده خواهم ساخت.^۹ زیرا جسم من خوراک حقیقی و خون من نوشیدنی حقیقی است.^{۱۰} هر که جسم مرا می خورد و خون مرا می نوشد، در من ساکن است و من در او.^{۱۱} همانطوری که پدر زنده مرا فرستاد و من بوسیله پدر زنده هستم، هر که مرا بخورد به وسیله من زنده خواهد ماند.

^{۱۲} این نانی که از آسمان نازل شده، مانند نانی نیست که پدران شما خوردند و مردند. زیرا هر که از این نان بخورد تا به ابد زنده خواهد ماند.»^{۱۳} این چیزها را عیسی هنگامی که

در کنیسه ای در کپرناحوم تعلیم می داد فرمود.

سخنان زندگی ابدی

«بسیاری از پیروانش هنگامی که این را شنیدند گفتند: «این سخن سخت است، چه کسی می تواند به آن گوش دهد؟»^۱ وقتی عیسی احساس کرد که پیروانش از این موضوع شکایت می کنند، به آن ها گفت: «آیا این مطلب باعث لغزش شما شد؟^۲ پس اگر پسر انسان را ببینید که به مکان اول خود صعود می کند چه خواهید کرد؟^۳ روح است که زندگی می بخشد ولی جسم فایده ای ندارد. سخنانی که به شما می گوییم روح و زندگی است^۴ ولی بعضی از شما ایمان ندارید.» زیرا عیسی از ابتدا کسانی را که ایمان نداشتند و همچنین آن کسی را که بعداً او را تسليم کرد می شناخت.^۵ پس گفت: «به همین دلیل به شما گفتم که هیچ کس نمی تواند نزد من بیاید، مگر آنکه پدر من این فیض را به او عطا کرده باشد.»

«از آن به بعد بسیاری از پیروان او برگشتند و دیگر با او همراهی نکردند.^۶ آن وقت عیسی از دوازده حواری پرسید: «آیا شما هم می خواهید مرا ترک کنید؟»^۷ شمعون پترس در جواب گفت: «ای خداوند، نزد که برویم؟ کلمات زندگی ابدی نزد توست.^۸ ما ایمان آورده و دانسته ایم که تو آن قدوسِ خدا هستی.»^۹ عیسی جواب داد: «آیا من

شما دوازده نفر را برنگزیده ام؟ در حالیکه یکی از شما شیطان است.»^۱ این را درباره یهودای اسخريوطی پسر شمعون گفت. زیرا او که یکی از آن دوازده حواری بود، قصد داشت عیسی را تسليم کند.

عیسی و برادران او

۷ بعد از آن عیسی در جلیل مسافت می کرد. او نمی خواست در یهودیه باشد چون یهودیان قصد داشتند او را بکشند.^۲ همینکه عید یهودیان یعنی عید سایبانها نزدیک شد، ^۳ برادران عیسی به او گفتند: «اینجا را ترک کن و به یهودیه برو تا پیروان تو کارهایی را که می کنی ببینند.^۴ کسی که می خواهد مشهور شود کارهای خود را پنهانی انجام نمی دهد، تو که این کارها را می کنی بگذار تمام دنیا تو را ببینند.»^۵ چونکه برادرانش هم به او ایمان نداشتند. ^۶ عیسی به ایشان گفت: «هنوز وقت من نرسیده است، اما برای شما هر وقت مناسب است. ^۷ دنیا نمی تواند از شما متفرق باشد، اما از من نفرت دارد، زیرا من درباره آن شهادت می دهم که کارهایش بد است. ^۸ شما برای این عید بروید. من فعلًا نمی آیم زیرا هنوز وقت من کاملاً نرسیده است.»^۹ عیسی این را به آنها گفت و در جلیل ماند.

عیسی در اورشلیم

بعد از آنکه برادرانش برای عید به اورشلیم رفتند، خود عیسی نیز به آنجا رفت ولی نه آشکارا بلکه پنهانی.^{۱۱} یهودیان در ایام عید به دنبال او می‌گشتند و می‌پرسیدند: «او کجاست؟»^{۱۲} در میان مردم درباره او گفتگوی زیادی وجود داشت. بعضی می‌گفتند: «او آدم خوبی است.» و دیگران می‌گفتند: «نه، او مردم را گمراه می‌سازد.»^{۱۳} اما به علت ترس از یهودیان، هیچ کس درباره او بطور واضح چیزی نمی‌گفت.

^{۱۴} در بین عید، عیسی به عبادتگاه آمد و به تعلیم دادن پرداخت. ^{۱۵} یهودیان با تعجب می‌گفتند: «این شخص که هرگز تعلیم نیافته است، چگونه نوشته‌ها را می‌داند؟»^{۱۶} عیسی در جواب ایشان گفت: «آنچه من تعلیم می‌دهم از خود من نیست، بلکه از طرف کسی است که مرا فرستاده است.»^{۱۷} کسی که میخواهد اراده او را انجام دهد خواهد دانست که تعالیم من از جانب خداست یا من فقط از خود سخن می‌گویم. ^{۱۸} هرکه از خود سخن بگوید طالب جاه و جلال برای خود می‌باشد. اما کسی که طالب جلال فرستنده خود باشد، آدمی است صادق و در او ناراستی نیست. ^{۱۹} مگر موسی شریعت را به شما نداد. شریعتی که هیچ یک از شما آن را عمل نمی‌کند؟ چرا می‌خواهید مرا

بکشید؟» ^۱ مردم در جواب گفتند: «تو دیوانه هستی. چه کسی می خواهد تو را بکشد؟» ^۲ عیسی جواب داد: «من یک کار کرده ام و همه شما از آن تعجب کرده اید. ^۳ موسی حکم مربوط به سنت را به شما داد (هر چند از موسی شروع نشد بلکه از اجداد قوم) و شما در روز سَبَت پسران خود را سنت می کنید. ^۴ پس اگر پسران خود را در روز سَبَت سنت می کنید تا شریعت موسی شکسته نشود، چرا به این دلیل که من در روز سَبَت به یک انسان سلامتی کامل بخشمید بر من خشمگین شده اید؟ ^۵ از روی ظاهر قضاوت نکنید، بلکه در قضاوت های خود با انصاف باشید.»

آیا او مسیح است؟

^۵ پس بعضی از مردم اورشلیم گفتند: «آیا این همان کسی نیست که می خواهند او را بکشند؟ ^۶ ببینید، او در اینجا بطور آشکار صحبت می کند و آن ها چیزی به او نمی گویند. آیا حکمرانان ما واقعاً قبول دارند که او مسیح وعده شده است؟ ^۷ با وجود این ما همه می دانیم که این مرد اهل کجا است، اما وقتی مسیح ظهور کند هیچکس نخواهد دانست که او اهل کجاست.»

^۸ از این رو وقتی عیسی در عبادتگاه تعلیم می داد با صدای بلند گفت: «شما مرا می شناسید و می دانید که اهل کجا هستم. ولی من به دلخواه خود نیامده ام زیرا

فرستدۀ من حق است و شما او را نمی‌شناسید.^{۱۹} اما من او را می‌شناسم زیرا از جانب او آمده‌ام و او مرا فرستاده است.^{۲۰} در این وقت آن‌ها خواستند او را دستگیر کنند، اما هیچکس دست به طرف او دراز نکرد، زیرا وقت او هنوز نرسیده بود.^{۲۱} ولی عده زیادی به او ایمان آورده‌اند و می‌گفتند: «آیا وقتی مسیح ظهر کند از این شخص بیشتر معجزه می‌نماید؟»

کوشش برای توقیف عیسی

^{۲۲} فریسی‌ها آنچه را که مردم درباره او بطور پنهانی می‌گفتند شنیدند. پس آن‌ها و سران کاهنان نگهبانی را فرستادند تا عیسی را توقیف کنند.^{۲۳} آنگاه عیسی گفت: « فقط مدت کوتاهی با شما خواهم بود و بعد به نزد کسی که مرا فرستاده است خواهم رفت.^{۲۴} شما به دنبال من خواهید گشت، اما مرا نخواهید یافت و به جائی که من خواهم بود شما نمی‌توانید ببینید.»^{۲۵} پس یهودیان به یکدیگر گفتند: « کجا می‌خواهد برود که ما نتوانیم او را پیدا کنیم؟ آیا می‌خواهد پیش کسانی برود که در میان یونانیان پراگنده هستند و به یونانیان تعلیم دهد؟^{۲۶} او می‌گوید: به دنبال من خواهید گشت اما مرا نخواهید یافت و به جائی که من خواهم بود شما نمی‌توانید ببینید. مقصد او از این حرف چیست؟»

نهرهای آب زنده

^۷در آخرین روز که مهمترین روز عید بود عیسی ایستاد و با صدای بلند گفت: «اگر کسی تشهه است پیش من باید و بنوشد.^۸ چنانکه کلام خدا می فرماید: نهرهای آب زنده از درون آن کسی که به من ایمان بیاورد جاری خواهد گشت.»^۹ این سخنان را درباره روح القدس، که به مؤمنین او داده خواهد شد، گفت و چون هنوز عیسی جلال نیافته بود، روح القدس عطا نشده بود.

دودستگی در میان جمعیت

^{۱۰}بسیاری از کسانی که این سخن را شنیدند گفتند: «این مرد واقعاً همان پیامبر وعده شده است.»^{۱۱} دیگران گفتند: «او مسیح است.» و عده ای هم گفتند: «آیا مسیح از جلیل ظهور می کند؟»^{۱۲} مگر کلام خدا نمی گوید که مسیح از خاندان داود و اهل دهکده داود یعنی بیت لحم ظهور می کند؟»^{۱۳} به این ترتیب درباره او در میان جمعیت دو دستگی بوجود آمد. ^{۱۴} عده ای خواستند او را دستگیر کنند، اما هیچ کس به طرف او دست دراز نکرد.

بی ایمانی سران یهود

^{۱۵} بعد از آن نگهبانان پیش سران کاهنان و پیروان فرقه فریسی برگشتند. آن ها از نگهبانان پرسیدند: «چرا او را نیاوردید؟»^{۱۶} نگهبانان جواب دادند: «تا به حال هیچ کس

مانند این مرد سخن نگفته است.»^{۴۷} فریسی ها در جواب گفتند: «آیا او شما را هم گمراه کرده است؟»^{۴۸} آیا کسی از رؤسا و فریسی ها به او گرویده است؟^{۴۹} و اما این آدم هائی که از شریعت بی خبرند، خدا زده هستند!»^{۵۰} نیقودیموس، که در شب به دیدن عیسی آمده بود و یکی از آن ها بود، از آن ها پرسید: «آیا شریعت به ما اجازه می دهد سر کسی حکم کنیم بدون آنکه به سخنان او گوش دهیم و بدانیم چه کار کرده است؟»^{۵۱} در جواب به او گفتند: «مگر تو هم جلیلی هستی؟ تحقیق کن و ببین که هیچ پیامبری از جلیل ظهر نکرده است.»

زنی که در حین زنا گرفته شد

۱ [پس آن ها همه به خانه های خود رفتند اما عیسی به کوه زیتون رفت. **۲** و صبح وقت باز به عبادتگاه آمد و همه مردم به دور او جمع شدند و او نشست و به تعلیم دادن آنها مشغول شد. **۳** در این وقت علماء و فریسی ها زنی را که در حین عمل زنا گرفته بودند پیش او آورند و میان جمیعت ایستاده کردند **۴** آنها به او گفتند: «ای استاد، این زن را در حین عمل زنا گرفته ایم. **۵** موسی در تورات به ما امر کرده است که چنین زنان باید سنگسار شوند. اما تو در این باره چه می گویی؟» **۶** آنها از روی امتحان این را

گفتند تا دلیلی برای تهمت او پیدا کنند. اما عیسی سر بزیر افگند و با انگشت خود روی زمین می نوشت،^۷ ولی چون آنها با اصرار به سؤال خود ادامه دادند، عیسی سر خود را بلند کرد و گفت: «آن کسی که در میان شما بی گناه است، سنگ اول را به او بزند.»^۸ عیسی باز سر خود را بزیر افگند و بر زمین می نوشت.^۹ وقتی آن ها این را شنیدند، از پیران شروع کرده یک به یک بیرون رفتند و عیسی تنها با آن زن که در بین ایستاده بود باقی ماند.^{۱۰} عیسی سر خود را بلند کرد و به آن زن گفت: «آن ها کجا رفتند؟ کسی تو را ملامت نکرد؟»^{۱۱} زن گفت: «هیچ کس، ای آقا.» عیسی گفت: «من هم تو را ملامت نمی کنم، برو و دیگر گناه نکن.»^{۱۲}

عیسی نور جهان است

^{۱۳} عیسی باز به مردم گفت: «من نور دنیا هستم، کسی که از من پیروی کند در تاریکی سرگردان نخواهد شد، بلکه نور زندگی را خواهد داشت.»^{۱۴} پیروان فرقه فریسی به او گفتند: «تو درباره خودت شهادت می دهی پس شهادت تو اعتباری ندارد.»^{۱۵} عیسی در جواب گفت: «من حتی اگر بر خود شهادت بدهم، شهادتم اعتباری دارد، زیرا من می دانم از کجا آمده ام و به کجا می روم ولی شما نمی دانید که من از کجا آمده ام و به کجا می روم.^{۱۶} شما از نظر انسانی قضاوت می کنید، ولی من درباره هیچ کس

چنین قضاوت نمی کنم.^۶ اگر قضاوت هم بکنم قضاوت من درست است، چون در این کار تنها نیستم، بلکه پدری که مرا فرستاد نیز با من است.^۷ در شریعت شما هم نوشته شده است، که گواهی دو شاهد اعتبار دارد:^۸ یکی خود من هستم که برخود شهادت می دهم و شاهد دیگر، پدری است که مرا فرستاد.^۹ به او گفتند: «پدر تو کجاست؟» عیسی جواب داد: «شما نه مرا می شناسید و نه پدر مرا. اگر مرا می شناختید پدر مرا نیز می شناختید.^{۱۰} عیسی این سخنان را هنگامی که در بیت المال عبادتگاه تعلیم می داد گفت و کسی به طرف او دست دراز نکرد، زیرا وقت او هنوز نرسیده بود.

جایی که من می روم شما نمی توانید بباید

^{۱۱} باز عیسی به ایشان گفت: «من می روم و شما به دنبال من خواهید گشت ولی در گناهان خود خواهید مرد و به جائی که من می روم نمی توانید بباید.^{۱۲} یهودیان به یکدیگر گفتند: «وقتی می گوید به جائی که من می روم شما نمی توانید بباید، آیا منظورش اینست که او می خواهد خود را بکشد؟»^{۱۳} عیسی به آن ها گفت: «شما به این عالم پائین تعلق دارید و من از عالم بالا آمده ام، شما از این جهان هستید، ولی من از این جهان نیستم.^{۱۴} به این جهت به شما گفتم که در گناهان خود خواهید مرد. اگر ایمان نیاورید

که من او هستم، در گناهان خود خواهید مرد..»^۵ آنها از او پرسیدند: «تو کیستی؟» عیسی جواب داد: «من همان کسی هستم که از اول هم به شما گفتم.^۶ چیزهای زیادی دارم که درباره شما بگویم و داوری نمایم اما فرستنده من حق است و من آنچه را که از او می شنوم به جهان اعلام می کنم.»^۷ آن‌ها نفهمیدند که او درباره پدر با آنها صحبت می کند.^۸ به همین دلیل عیسی به آنها گفت: «وقتی شما پسر انسان را از زمین بلند کردید آن وقت خواهید دانست، که من او هستم و از خود کاری نمی کنم، بلکه همانطور که پدر به من تعلیم داده است سخن می گوییم.^۹ فرستنده من با من است. پدر مرا تنها نگذاشته است، زیرا من همیشه آنچه او را خوشنود می سازد به عمل می آورم.»^{۱۰} در نتیجه این سخنان بسیاری به او گرویدند.

آزادی و برداگی

^{۱۱} سپس عیسی به یهودیانی که به او گرویده بودند گفت: «اگر مطابق تعالیم من عمل کنید، در واقع پیرو من خواهید بود^{۱۲} و حقیقت را خواهید شناخت و حقیقت شما را آزاد خواهد کرد.»^{۱۳} آن‌ها به او جواب دادند: «ما فرزندان ابراهیم هستیم و هرگز برده کسی نبوده ایم. مقصد تو از اینکه می گوئی شما آزاد خواهید شد چیست؟»^{۱۴} عیسی به ایشان گفت: «بیقین بدانید که هر کسی که گناه

می کند برده گناه است ^۵ و برده همیشه در میان اهل خانه نمی ماند ولی پسر همیشه می ماند. ^۶ پس اگر پسر، شما را آزاد سازد واقعاً آزاد خواهید بود. ^۷ می دانم که شما فرزندان ابراهیم هستید، اما چون سخنان من در دل های شما جائی ندارد، می خواهید مرا بکشید. ^۸ من درباره آنچه در حضور پدر دیده ام سخن می گویم و شما هم آنچه را از پدر خود آموخته اید انجام می دهید. » ^۹ آن ها در جواب گفتند: «ابراهیم پدر ما است.» عیسی به آن ها گفت: «اگر فرزندان ابراهیم می بودید، اعمال او را به جا می آوردید، ^{۱۰} ولی حالا می خواهید مرا بکشید در حالی که من همان کسی هستم که حقیقت را آن چنان که از خدا شنیده ام به شما می گویم. ابراهیم چنین کاری نکرد. ^{۱۱} شما کارهای پدر خود را بجا می آورید.» آن ها به او گفتند: «ما حرام زاده نیستیم، ما یک پدر داریم و آن خود خداست.» ^{۱۲} عیسی به آن ها گفت: «اگر خدا پدر شما می بود، مرا دوست می داشتید؛ زیرا من از جانب خدا آمده ام و در بین شما هستم. من خودسرانه نیامده ام، بلکه او مرا فرستاد. ^{۱۳} چرا سخنان مرا نمی فهمید؟ برای اینکه طاقت شنیدن چنین سخنانی را ندارید. ^{۱۴} شما فرزندان پدر خود شیطان هستید و آرزو های پدر خود را به عمل می آورید. او از اول قاتل بود و از راستی

بی خبر است، چون در او هیچ راستی نیست. وقتی دروغ می گوید مطابق سرشت خود رفتار می نماید زیرا دروغگو و پدر تمام دروغ ها است.^۵ اما من چون حقیقت را به شما می گویم، به من ایمان نمی آورید.^۶ کدام یک از شما می تواند گناهی به من نسبت دهد؟ پس اگر من حقیقت را می گویم، چرا به من ایمان نمی آورید؟^۷ کسی که از خدا باشد، به کلام خدا گوش می دهد. شما به کلام خدا گوش نمی دهید، چون از خدا نیستید.

عیسی و ابراهیم

^۸ یهودیان در جواب به او گفتند: «آیا درست نگفتم که تو سامری و دیوانه هستی؟» ^۹ عیسی گفت: «من دیوانه نیستم، بلکه به پدر خود احترام می گذارم ولی شما مرا بی حرمت می سازید. ^{۱۰} من طالب جلال خود نیستم، کس دیگری هست که طالب آن است و او قضاوت می کند. ^{۱۱} بیقین بدانید اگر کسی از تعالیم من اطاعت نماید، هرگز نخواهد مرد.» ^{۱۲} یهودیان به او گفتند: «حالا مطمئن شدیم که تو دیوانه هستی. ابراهیم و همه پیامبران مردند ولی تو می گوئی: هرکه از تعالیم من اطاعت نماید، هرگز نخواهد مرد. ^{۱۳} آیا تو از پدر ما ابراهیم و همه پیامبران که مرده اند بزرگتر هستی؟ فکر می کنی که هستی؟» ^{۱۴} عیسی جواب داد: «اگر من خود را آدم بزرگی

بدانم این بزرگی ارزشی ندارد، آن پدر من است که مرا بزرگی و جلال می بخشد، همان کسی که شما می گوئید خدای شماست.^{۵۵} شما هیچ وقت او را نشناخته اید، اما من او را می شناسم و اگر بگویم که او را نمی شناسم، مانند شما دروغگو خواهم بود، ولی من او را می شناسم و آنچه می گوید اطاعت می کنم.^{۵۶} پدر شما ابراهیم از اینکه امید داشت روز مرا ببیند، خوشحال بود و آن را دید و شادمان شد.^{۵۷} یهودیان به او گفتند: «تو هنوز پنجاه سال هم نداری پس چگونه ممکن است ابراهیم را دیده باشی؟»^{۵۸} عیسی به ایشان گفت: «بیقین بدانید پیش از آنکه ابراهیم باشد، من هستم.»^{۵۹} آن ها سنگ برداشتند که به سوی عیسی پرتاب کنند ولی او از نظر مردم دور شد و عبادتگاه را ترک کرد و رفت.

شفای کور مادر زاد

۹ وقتی از محلی می گذشت، کور مادر زادی را دید. آشگردانش از او پرسیدند: «ای استاد، به علت گناه کی بود که این مرد، نابینا بدنیا آمد؟ خود او گناهکار بود یا والدینش؟»^{۶۰} عیسی جواب داد: «نه از گناه خودش بود و نه از والدینش، بلکه تا در وجود او کارهای خدا آشکار گردد.» تا وقتی روز است، باید کارهای فرستنده

خود را به انجام برسانیم. وقتی شب می آید کسی نمی تواند کار کند.^۵ تا وقتی در دنیا هستم، نور دنیا هستم.»^۶ وقتی این را گفت آب دهان به زمین انداخت و با آن گل ساخت و گل را به چشمان کور مالید^۷ و به او گفت: «برو و در حوض سیلوحا (یعنی فرستاده) چشم های خود را بشوی.» پس رفت و شست و با چشمان باز برگشت.

^۸ پس همسایگان و کسانی که او را در وقتی که گدائی می کرد می شناختند گفتند: «آیا این همان شخصی نیست که می نشست و گدائی می کرد؟»^۹ بعضی گفتند: «این همان شخص است.» اما دیگران گفتند: «نه، این شخص به او شباht دارد.» ولی او خودش گفت: «من همان شخص هستم.»^{۱۰} از او پرسیدند: «پس چشمان تو چگونه باز شد؟»^{۱۱} او در جواب گفت: «شخصی که اسمش عیسی است گل ساخت و به چشمان من مالید و به من گفت که به حوض سیلوحا بروم و بشویم. من هم رفتم و خود را شستم و بینا شدم.»^{۱۲} آن ها پرسیدند: «آن شخص کجاست؟» جواب داد: «نمی دانم.»

تحقیق درباره شفای کور مادرزاد

^{۱۳} آن ها آن مرد را که قبلاً نابینا بود، نزد فریسی ها برندند،^{۱۴} زیرا عیسی در روز سبت گل ساخته و چشمان او را باز کرده بود.^{۱۵} در این وقت پیروان فرقه فریسی از او

پرسیدند، که چگونه بینا شده است. آن مرد به آنها گفت: «او روی چشمانم گل مالید و من شستم و حالا می‌توانم ببینم.»^{۱۶} عده‌ای از فریسی‌ها گفتند: «این شخص از جانب خدا نیست چون قانون روز سبت را رعایت نمی‌کند.» دیگران گفتند: «شخص گناهکار چگونه می‌تواند چنین معجزاتی بنماید؟» و در میان آنها دو دستگی بوجود آمد.^{۱۷} آن‌ها باز هم از آن شخص که نابینا بود پرسیدند: «نظر تو در باره آن کسی که می‌گوئی چشمان تو را باز کرد چیست؟» او جواب داد: «او یک نبی است.»^{۱۸} ولی یهودیان باور نمی‌کردند که آن مرد کور بوده و بینائی خود را باز یافته است تا اینکه والدین او را خواستند.^{۱۹} از آنها پرسیدند: «آیا این مرد پسر شماست؟ آیا شهادت می‌دهید که کور به دنیا آمده است؟ پس چگونه اکنون می‌تواند ببیند؟»^{۲۰} والدین آن شخص در جواب گفتند: «ما می‌دانیم که او پسر ما می‌باشد و نابینا به دنیا آمده است.»^{۲۱} اما نمی‌دانیم اکنون چگونه می‌تواند ببیند یا چه کسی چشمان او را باز کرده است. از خودش بپرسید، او بالغ است و حرف خود را خواهد زد.»^{۲۲} والدین او چون از یهودیان می‌ترسیدند اینطور جواب دادند، زیرا یهودیان قبلًاً موافقه کرده بودند که هر کس اقرار کند که عیسی، مسیح است او را از کنیسه اخراج نمایند.^{۲۳} از این جهت والدین آن مرد

گفتند: «از خودش بپرسید، او بالغ است.»^۴ پس برای بار دوم آن مرد را که قبلاً کور بود، خواسته گفتند: «خدا را تمجید کن. ما می‌دانیم که این شخص گناهکار است.»^۵ آن مرد جواب داد: «اینکه او گناهکار است یا نه من نمی‌دانم فقط یک چیز می‌دانم که کور بودم و اکنون می‌بینم.»^۶ آن‌ها پرسیدند: «با تو چه کرد؟ چگونه چشمان تو را باز نمود؟»^۷ جواب داد: «من همین حالا به شما گفتم و گوش ندادید. چرا می‌خواهید دوباره بشنویم؟ آیا شما هم می‌خواهید شاگرد او شوید؟»^۸ پس به او بد و رد گفتند: «خودت شاگرد او هستی، ما شاگرد موسی هستیم.»^۹ ما می‌دانیم که خدا با موسی سخن گفت ولی در مورد این شخص ما نمی‌دانیم که او از کجا آمده است.»^{۱۰} آن مرد در جواب آنها گفت: «چیز عجیبی است که شما نمی‌دانید او از کجا آمده است در حالی که چشمان مرا باز کرده است.»^{۱۱} همه می‌دانیم که خدا دعای گناهکاران را نمی‌شنود ولی اگر کسی خدای پرست باشد و اراده خدا را بجا آورد، خدا دعاهای او را می‌شنود.^{۱۲} از ابتدای پیدایش عالم شنیده نشده که کسی چشمان کور مادر زادی را باز کرده باشد. ^{۱۳} اگر این مرد از جانب خدا نیامده بود، نمی‌توانست کاری بکند.»^{۱۴} به او گفتند: «تو که در گناه متولد شده‌ای، به ما تعلیم می‌دهی؟» و بعد او را از کنیسه بیرون کشیدند.

کور دلان

^۵ وقتی عیسی شنید که او را از کنیسه بیرون کرده اند او را پیدا کرد و از او پرسید: «آیا به پسر انسان ایمان داری؟» ^۶ آن مرد جواب داد: «ای آقا، کیست تا به او ایمان آورم؟» ^۷ عیسی به او گفت: «تو او را دیده ای و او همان کسی است که اکنون با تو سخن می گوید.» ^۸ او گفت: «خداؤندا، ایمان دارم.» و در مقابل عیسی سجده کرد.

^۹ عیسی سپس گفت: «من به خاطر داوری به این دنیا آمده ام تا کوران بینا و بینایان کور شوند.» ^{۱۰} بعضی از پیروان فرقه فریسی که در اطراف او بودند این سخنان را شنیدند و به او گفتند: «آیا مقصدت این است که ما هم کور هستیم؟» ^{۱۱} عیسی به ایشان گفت: «اگر کور می بودید گناهی نمی داشتید، اما چون می گویید بینا هستیم، به همین دلیل هنوز در گناه هستید.»

مثل آغل گوسفندان

^۱ «بیقین بدانید هرکه از در به آغل گوسفندان وارد نشود بلکه از راه دیگری بالا برود او دزد و راهزن است. ^۲ اما کسی که از در وارد شود چوپان گوسفندان است. ^۳ دربان در را برای او باز می کند و گوسفندان صدایش را می شنوند. او گوسفندان خود را به

نام می خواند و آنها را بیرون می برد. ^۳ وقتی گوسفندان خود را بیرون می برد خودش در پیشاپیش آن ها حرکت می کند و گوسفندان به دنبالش می روند زیرا صدای او را می شناسند. ^۴ به دنبال آدم ناشناس نمی روند بلکه از او می گریزند زیرا صدای بیگانگان را نمی شناسند. »^۵ عیسی این مثل را برای ایشان آورد ولی آن ها مقصد او را نفهمیدند.

چوپان نیکو

^۶ پس عیسی بار دیگر به آن ها گفت: «بیقین بدانید که من برای گوسفندان در هستم. ^۷ همه کسانی که پیش از من آمدند دزد و راهزن بودند و گوسفندان به صدای آنها گوش ندادند. ^۸ من در هستم، هرکه به وسیله من وارد شود نجات می یابد و به داخل و خارج می رود و علوفه پیدا می کند. ^۹ دزد می آید تا بدرد، بکشد و نابود سازد. من آمده ام تا آدمیان زندگی یابند و آن را بطور کامل داشته باشند. ^{۱۰} من چوپان نیکو هستم، چوپان نیکو جان خود را برای گوسفندان فدا می سازد ^{۱۱} اما مزدوری که چوپان نیست و گوسفندان به او تعلق ندارند وقتی ببینند که گرگ می آید گوسفندان را می گذارد و فرار می کند. آنگاه گرگ به گله حمله می کند و گوسفندان را پراگنده می سازد. ^{۱۲} او می گریزد چون مزدور است و به فکر گوسفندان نیست. ^{۱۳} من چوپان نیکو هستم، من گوسفندان

خود را می‌شناسم و آن‌ها هم مرا می‌شناسند.^{۱۵} همانطور که پدر مرا می‌شناسد، من هم پدر را می‌شناسم و جان خود را در راه گوسفندان فدا می‌سازم.^{۱۶} من گوسفندان دیگری هم دارم که از این گله نیستند، باید آن‌ها را نیز بیاورم. آن‌ها صدای مرا خواهند شنید و یک گله و یک چوپان خواهند شد.^{۱۷} پدرم مرا دوست دارد زیرا من جان خود را فدا می‌کنم تا آن را بار دیگر باز یابم.^{۱۸} هیچ کس جان مرا از من نمی‌گیرد، من به خواهش خود آن را فدا می‌کنم. اختیار دارم که آن را فدا سازم و اختیار دارم که آن را باز به دست آورم. پدر این امر را به من داده است.»^{۱۹}
 «به خاطر این سخنان، بار دیگر در بین یهودیان دو دستگی به وجود آمد. ^{۲۰} بسیاری از آنها گفتند: «او روح ناپاک دارد و دیوانه است. چرا به سخنان او گوش می‌دهید؟»^{۲۱} دیگران گفتند: «کسی که دیوانه است نمی‌تواند اینطور سخن بگوید. آیا روح ناپاک می‌تواند چشمان کور را باز نماید؟»^{۲۲}

يهوديان عيسى را نمي پذيرند

^{۲۳} وقتی عید تقدیس در اورشلیم فرا رسید، زمستان بود ^{۲۴} و عیسی در عبادتگاه و در داخل رواق سلیمان قدم می‌زد. ^{۲۵} یهودیان در اطراف او گرد آمدند و از او پرسیدند: «تا چه وقت ما را در شک می‌گذاری؟ اگر

مسیح هستی آشکارا بگو.»^۵ عیسی گفت: «من به شما گفته ام اما شما باور نمی کنید. کارهای که به نام پدر انجام می دهم بر من شهادت می دهند.^۶ اما شما چون گوسفندان من نیستید ایمان نمی آورید.^۷ گوسفندان من صدای مرا می شنوند و من آن ها را می شناسم و آن ها به دنبال من می آیند.^۸ من به آن ها زندگی ابدی می بخشم و آن ها هرگز هلاک نخواهند شد و هیچ کس نمی تواند آن ها را از دست من بگیرد.^۹ پدری که آنها را به من بخشیده است از همه بزرگتر است و هیچ کس نمی تواند آن ها را از دست پدر من بگیرد.^{۱۰} من و پدر یک هستیم.»^{۱۱} بار دیگر یهودیان سنگ برداشتند تا او را سنگسار کنند.^{۱۲} عیسی به آن ها گفت: «من از جانب پدر کارهای نیک بسیاری در برابر شما انجام داده ام. به خاطر کدامیک از آن ها مرا سنگسار می کنید؟»^{۱۳} یهودیان در جواب گفتند: «برای کارهای نیک نیست که می خواهیم تو را سنگسار کنیم، بلکه به خاطر کفر توست. تو که یک انسان هستی ادعای خدایی می کنی!»^{۱۴} عیسی در جواب گفت: «مگر در شریعت شما نوشته نشده است که شما خدایان هستید؟^{۱۵} اگر خدا کسانی را که کلام او را دریافت کرده اند خدایان خوانده است و ما می دانیم که کلام خدا هرگز باطل نمی شود،^{۱۶} پس چرا به من که پدر،

مرا برگزیده و به جهان فرستاده است نسبت کفر می دهد
وقتی می گوییم پسر خدا هستم؟^{۳۷} اگر من کارهای پدرم را
به جا نمی آورم به من ایمان نیاورید^{۳۸} و اما اگر کارهای
او را انجام می دهم حتی اگر به من ایمان نمی آورید به
کارهای من ایمان بیاورید تا بدانید و مطمئن شوید که پدر
در من است و من در او».

^{۳۹}پس بار دیگر آن ها می خواستند او را دستگیر کنند
اما از نظر ایشان دور شد.

^{۴۰}باز عیسی از دریای اردن گذشته به جایی که یحیی
قبلاً تعمید می داد، رفت و در آنجا ماند.^{۴۱}بسیاری از
مردم پیش او آمدند و گفتند: «یحیی هیچ معجزه ای نکرد
اما آنچه او درباره این مرد گفت راست بود.»^{۴۲}در آنجا
بسیاری به عیسی ایمان آوردند.

مرگ ایلعاڑ

^{۱۱} مردی به نام ایلعاڑ، از اهالی بیت عنیا یعنی
دهکده مریم و خواهرش مرتا، مريض بود. مریم
همان بود که به پاهای خداوند عطر ریخت و آن ها را
با مو های خود خشک کرد و اکنون برادرش ایلعاڑ
بیمار بود. ^{۱۲}پس خواهراش برای عیسی پیغام فرستادند که:
«ای خداوند، آن کسی که تو او را دوست داری بیمار

است.»^۴ وقتی عیسی این را شنید گفت: «این بیماری به مرگ او منجر نخواهد شد بلکه وسیله ای برای جلال خداست تا پسر خدا نیز از این راه جلال یابد.»

^۵ عیسی مرتا و خواهر او و ایلعاڑ را دوست می داشت. ^۶ پس وقتی از بیماری ایلعاڑ باخبر شد دو روز دیگر در جایی که بود توقف کرد ^۷ و سپس به شاگردان گفت: «بیایید باز هم به یهودیه برویم.»^۸ شاگردان به او گفتند: «ای استاد، هنوز از آن وقت که یهودیان می خواستند تو را سنگسار کنند چیزی نگذشته است. آیا باز هم می خواهی به آنجا بروی؟»^۹ عیسی جواب داد: «آیا یک روز دوازده ساعت نیست؟ کسی که در روز راه می رود لغزش نمی خورد زیرا نور این جهان را می بیند. ^{۱۰} اما اگر کسی در شب راه ببرود می لغزد زیرا در او هیچ نوری وجود ندارد.»^{۱۱} عیسی این را گفت و افزود: «دوست ما ایلعاڑ خوابیده است اما من می روم تا او را بیدار کنم.»^{۱۲} شاگردان گفتند: «ای خداوند، اگر او خواب باشد حتماً خوب خواهد شد.»^{۱۳} عیسی از مرگ او سخن می گفت اما آن ها تصور کردند مقصد او خواب معمولی است. ^{۱۴} آنگاه عیسی بطور واضح به آن ها گفت: «ایلعاڑ مرده است. ^{۱۵} به خاطر شما خوشحالم که آنجا نبوده ام چون حالا می توانید ایمان بیاورید. بیایید پیش

او برویم.»^۶ توما که او را دو گانگی می گفتند به دیگر شاگردان گفت: «بیایید ما هم برویم تا با او بمیریم.»

عیسیٰ قیامت و زندگی است

^۷ وقتی عیسیٰ به آنجا رسید معلوم شد که چهار روز است او را دفن کرده اند. ^۸ بیت عنیا کمتر از نیم فرسنگ از اورشلیم فاصله داشت ^۹ و بسیاری از یهودیان نزد مرta و مریم آمده بودند تا به خاطر مرگ برادر شان آن ها را تسلی دهند. ^{۱۰} مرta همینکه شنید عیسیٰ در راه است برای استقبال او بیرون رفت ولی مریم در خانه ماند. ^{۱۱} مرta به عیسیٰ گفت: «خداوندا، اگر تو اینجا می بودی برادرم نمی مُرد. ^{۱۲} با وجود این می دانم که حالا هم هرچه از خدا بخواهی به تو عطا خواهد کرد.» ^{۱۳} عیسیٰ گفت: «برادرت باز زنده خواهد شد.» ^{۱۴} مرta گفت: «می دانم که او در روز قیامت زنده خواهد شد.» ^{۱۵} عیسیٰ گفت: «من قیامت و زندگی هستم. کسی که به من ایمان بیاورد حتی اگر بمیرد، زندگی خواهد داشت ^{۱۶} و کسی که زنده باشد و به من ایمان بیاورد هرگز نخواهد مرد. آیا این را باور می کنی؟» ^{۱۷} مرta گفت: «بلی، خداوندا، من ایمان دارم که تو مسیح و پسر خدا هستی که می باید به دنیا بیاید.»

عیسیٰ گریه می کند

^{۱۸} پس از اینکه این را گفت رفت و خواهر خود مریم

را صدا کرد و به طور پنهانی به او گفت: «استاد آمده است و تو را می خواهد.»^{۲۹} وقتی مریم این را شنید فوراً برخاست و به طرف عیسی رفت.^{۳۰} عیسی هنوز به دهکده نرسیده بود بلکه در همان جایی بود که مرتا به دیدن او رفت.^{۳۱} یهودیانی که برای تسلی دادن به مریم در خانه بودند وقتی دیدند که او با عجله برخاسته و از خانه بیرون می رود به دنبال او رفته و با خود می گفتند که او می خواهد به سر قبر برود تا در آنجا گریه کند.

^{۳۲} همین که مریم به جایی که عیسی بود آمد و او را دید، به پاهای او افتاده گفت: «خداؤندا، اگر در این جا می بودی برادرم نمی مُرد.»^{۳۳} عیسی وقتی او و یهودیانی را که همراه او بودند گریان دید از دل آهی کشید و سخت متأثر شد^{۳۴} و پرسید: «او را کجا گذاشته اید؟» جواب دادند: «خداؤندا، بیا و ببین.»^{۳۵} عیسی گریست.^{۳۶} یهودیان گفتند: «ببینید چقدر او را دوست داشت؟»^{۳۷} اما بعضی گفتند: «آیا این مرد که چشمان کور را باز کرد نمی توانست کاری بکند که جلوی مرگ ایلعازر را بگیرد؟»

ایلعازر زنده می شود

^{۳۸} پس عیسی در حالی که از دل آه می کشید به سر قبر آمد. قبر غاری بود که سنگی پیش روی آن گذاشته بودند.^{۳۹} عیسی گفت: «سنگ را بردارید.» مرتا

خواهر ایلعاَر گفت: «خداؤندا، حالا چهار روز از مرگ او می گذرد و بو گرفته است.»^۰ عیسی به او گفت: «آیا به تو نگفتم که اگر ایمان داشته باشی جلال خدا را خواهی دید؟»^۱ پس سنگ را از پیش روی قبر برداشتند. آنگاه عیسی به آسمان نگاه کرد و گفت: «ای پدر، تو را شکر می کنم که سخن مرا شنیده ای.^۲ من می دانستم که تو همیشه سخن مرا می شنوی ولی به خاطر کسانی که اینجا ایستاده اند این را گفتم تا آن ها ایمان بیاورند که تو مرا فرستاده ای.^۳ پس از این سخنان، عیسی با صدای بلند فریاد زد: «ای ایلعاَر، بیرون بیا.^۴ آن مرده، در حالی که دست ها و پاهاش با کفن بسته شده و صورتش با دستمال پوشیده بود، بیرون آمد. عیسی به آن ها گفت: «او را باز کنید و بگذارید برود.^۵

نقشه برای قتل عیسی

(همچین در متی ۱:۲۶ - ۵ و مرقس ۱:۱۴ - ۲ و لوقا ۲:۲۲ - ۱)

^۴بسیاری از یهودیانی که برای دیدن مریم آمده بودند، وقتی آنچه را عیسی انجام داد مشاهده کردند، به او ایمان آوردند.^۶ اما بعضی از آن ها پیش فریسی ها رفتند و کارهایی را که عیسی انجام داده بود به آن ها گزارش دادند.^۷ فریسی ها و سران کاهنان با شورای بزرگ یهود جلسه ای تشکیل دادند و گفتند: «چه کنیم؟ این مرد معجزات

زیادی می کند.^{۴۸} اگر او را همینطور آزاد بگذاریم همه مردم به او ایمان خواهند آورد و آن وقت رومیان خواهند آمد و جا و ملت ما را خواهند گرفت.»^{۴۹} یکی از آن ها یعنی قیافا که در آن سال کاهن اعظم بود گفت: «شما اصلاً چیزی نمی دانید.^{۵۰} متوجه نیستید که لازم است یک نفر به خاطر قوم بمیرد تا ملت ما به کلی نابود نشود.»^{۵۱} او این سخن را از خود نگفت، بلکه چون در آن سال کاهن اعظم بود پیشگویی کرد که عیسی در راه قوم یهود خواهد مُرد^{۵۲} و نه تنها در راه آن قوم بلکه تا فرزندان خدا را که پراگنده هستند بصورت یک بدن واحد به هم بپیوندد.^{۵۳} از آن روز به بعد آن ها نقشه قتل او را کشیدند.^{۵۴} بعد از آن عیسی دیگر به طور آشکار در بین یهودیان رفت و آمد نمی کرد، بلکه از آنجا به ناحیه ای نزدیک بیابان به شهری به نام افرايم رفت و با شاگردان خود در آنجا ماند.

^{۵۵} عید فِصَح یهودیان نزدیک بود و عده زیادی از آبادی های اطراف به اورشلیم آمدند تا پیش از عید خود را تطهیر نمایند.^{۶۰} آن ها در جستجوی عیسی بودند و در عبادتگاه به یکدیگر می گفتند: «او به عید نخواهد آمد. نظر شما چیست؟»^{۶۱} اما سران کاهنان و پیروان فرقه فریسی امر کرده بودند که هر که بداند عیسی کجاست اطلاع دهد تا او را دستگیر نمایند.

تدهین عیسی بوسیله مریم

(همچینین در متی ۱۳:۲۶ و مرقس ۱۴:۳-۹)

۱۲ اشش روز پیش از عید فِصَح، عیسی به بیت عنیا، محل زندگی ایلعاَر یعنی همان کسی که او را پس از مردن زنده کرده بود، آمد. آن‌ها در آنجا برای او دعوتی ترتیب کردند. مرتا خدمت می‌کرد و ایلعاَر با مهمانان پهلوی عیسی سر دست‌خوان نشست. آنگاه مریم پیمانه‌ای از عطر بسیار گرانبها که روغن سفیل خالص بود آورد و بر پاهای عیسی ریخت و با موهای خود آن‌ها را خشک کرد بطوری که آن خانه از بوی عطر پُر شد. در این وقت یهودای اسخريوطی پسر شمعون که یکی از شاگردان عیسی بود و بزودی تسلیم کننده‌وی می‌شد گفت:^۵ «چرا این عطر به قیمت سه صد سکه نقره فروخته نشد تا پول آن به فقرا داده شود؟»^۶ او این را از روی دلسوزی برای فقرا نگفت، بلکه به این دلیل گفت که خودش مسئول کیسهٔ پول و شخص دزدی بود و از پولی که به او می‌دادند بر می‌داشت.^۷ عیسی گفت: «با او کاری نداشته باش، بگذار آن را تا روزی که مرا دفن می‌کنند نگه دارد.»^۸ فقرا همیشه در بین شما خواهند بود اما من همیشه با شما نخواهم بود..»

دستیسه بر ضد ایلعاَر

^۹ عده زیادی از یهودیان شنیدند که عیسی در آنجا است.

پس آمدند تا نه تنها عیسی بلکه ایلعاڑ را هم که زنده کرده بود ببینند. ^۱ بنابراین سران کاهنان تصمیم گرفتند که ایلعاڑ را نیز بکشند، ^۲ زیرا او باعث شده بود بسیاری از یهودیان از رهبران خود روگردان شده به عیسی ایمان آورند.

ورود مظفرانه عیسی به اورشلیم

(همچنین در متی ۱:۲۱-۱:۱۱ و مرقس ۱۱:۱۱-۱:۱۱ و لوقا ۱۹:۲۸-۴۰)

^۳ فردای آن روز جمعیت بزرگی که برای عید آمده بودند. وقتی شنیدند عیسی در راه اورشلیم است، ^۴ شاخه های درخت خرما را به دست گرفتند و به استقبال او رفتند. آن ها فریاد می کردند: «هوشیاعنا، فرخنده باد پادشاه اسرائیل که به نام خداوند می آید.» ^۵ عیسی کره الاغی یافت و بر آن سوار شد، چنانکه کلام خدا می فرماید: ^۶ «ای دختر سهیون، دیگر نترس، اکنون پادشاه تو که بر کره الاغی سوار است می آید.» ^۷ در ابتدا مقصد این چیزها برای شاگردان روش نبود اما پس از آنکه عیسی به جلال رسید آن ها بیاد آوردند که این چیزها درباره او نوشته شده بود و همانطور هم آن ها برای او انجام داده بودند.

^۸ موقعی که عیسی ایلعاڑ را صدا زد و زنده از قبر بیرون آورد، عده زیادی حضور داشتند. آن ها آنچه را که دیده و شنیده بودند نقل کردند. ^۹ به این دلیل آن جمعیت

بزرگ به استقبال عیسی آمدند، زیرا شنیده بودند که عیسی این معجزه را انجام داده بود.^۹ فریسی ها به یکدیگر گفتند: «نمی بینید که هیچ کاری از شما ساخته نیست؟ تمام دنیا به دنبال او رفته است.»

یونانیان می خواهند عیسی را ببینند

در میان کسانی که برای عبادت عید به اورشلیم آمده بودند عده ای یونانی بودند.^{۱۰} آن ها نزد فیلیپس که اهل بیت‌سیدای جلیل بود آمدند و گفتند: «ای آقا، ما می خواهیم عیسی را ببینیم.»^{۱۱} فیلیپس رفت و این را به اندریاس گفت و آن وقت هر دوی آن ها رفتد و به عیسی گفتند.^{۱۲} عیسی به آن ها گفت: «ساعت آن رسیده است که پسر انسان جلال یابد.^{۱۳} بیقین بدانید که اگر دانه گندم به داخل خاک نرود و نمیرد، هیچ وقت از یک دانه بیشتر نمی شود اما اگر بمیرد دانه های بی شماری به بار می آورد.^{۱۴} کسی که جان خود را دوست دارد آن را از دست می دهد و کسی که در این دنیا از جان خود بگذرد آن را تا به زندگی ابدی حفظ خواهد کرد.^{۱۵} اگر کسی می خواهد مرا خدمت کند به دنبال من بباید و هرجا من باشم خادم من نیز در آنجا با من خواهد بود و اگر کسی مرا خدمت کند پدر من او را سرافراز خواهد کرد.

سخن عیسی درباره مرگش

^{۱۶} همین حالا جان من مضطرب است. چه بگوییم؟

آیا بگوییم: «ای پدر مرا از این ساعت برهان؟» اما برای همین منظور من به این ساعت رسیده ام.^۸ ای پدر، نام خود را جلال بده.» در آن وقت صدائی از آسمان رسید که می گفت: «آن را جلال داده ام و باز هم جلال خواهم داد.»^۹ گروهی که آنجا ایستاده بودند گفتند: «صدای رعد بود.» و دیگران گفتند: «فرشته ای با او سخن گفت.»^{۱۰} عیسی در جواب گفت: «این صدا به خاطر شما آمد، نه بخاطر من.»^{۱۱} اکنون موقع داوری این جهان است و سردار این دنیا بیرون رانده می شود.^{۱۲} وقتی از روی زمین بلند کرده شوم همه آدمیان را به سوی خود می کشانم.»^{۱۳} عیسی این را در اشاره به نوع مرگی که در انتظارش بود گفت.^{۱۴} مردم به او گفتند: «تورات به ما تعلیم می دهد که مسیح تا به ابد زنده می ماند. پس تو چگونه می گوئی که پسر انسان باید بلند کرده شود؟ این پسر انسان کیست؟»^{۱۵} عیسی به آنها گفت: «فقط تا زمانی کوتاه نور با شما است. تا وقتی این نور با شما است راه بروید مبادا تاریکی شما را فرا گیرد. کسی که در تاریکی راه می رود نمی داند به کجا می رود.»^{۱۶} تا زمانی که نور را دارید به نور ایمان بیاورید تا فرزندان نور شوید.»

بی ایمانی یهودیان

عیسی این را گفت و از پیش آنها رفت و پنهان

شد. ^{۳۷}با وجود معجزات بسیاری که در حضور آنها انجام داد آن‌ها به او ایمان نیاوردند، ^{۳۸}تا سخن اشعیای نبی تمام شود که گفته بود: «ای خداوند، آیا پیام ما را کسی باور نموده و آیا بازوی خداوند به کسی آشکار گردیده است؟» ^{۳۹}پس آن‌ها نتوانستند ایمان آورند، زیرا اشعیا باز هم فرموده است: ^{۴۰}«چشمان آن‌ها را نابینا و دل‌های شان را سخت گردانیده است تا با چشمان خود نبینند و با دل‌های خود نفهمند و به سوی من باز نگردند تا ایشان را شفا دهم.» ^{۴۱}اشعیا این را فرمود زیرا جلال عیسی را دید و درباره او سخن گفت.

^{۴۲}با وجود این بسیاری از بزرگان یهود به او گرویدند. ولی به خاطر فریسی‌ها و از ترس از آنکه مبادا از کنیسه خارج شوند به ایمان خود اقرار نمی‌کردند، ^{۴۳}زیرا آنها تعریف و تمجید از انسان را بیش از حرمت و عزتی که از جانب خداست دوست می‌داشتند.

داوری بوسیله کلام عیسی

^{۴۴}پس عیسی با صدای بلند گفت: «هرکه به من ایمان بیاورد نه فقط به من بلکه به فرستنده من نیز ایمان آورده است. ^{۴۵}هرکه مرا می‌بیند فرستنده مرا دیده است. ^{۴۶}من نوری هستم که به دنیا آمده ام تا هرکه به من ایمان آورد در تاریکی نماند، ^{۴۷}اما اگر کسی سخنان مرا بشنود و اطاعت

نکند، من در حق او داوری نمی‌کنم، زیرا نیامده ام تا دنیا را ملامت سازم بلکه تا دنیا را نجات بخشم.^{۴۸} داوری هست که هر که مرا رد کند و سخنانم را قبول نکند او را ملامت می‌سازد. سخنانی که من گفتم در روز آخرت او را ملامت خواهد ساخت.^{۴۹} چون من از خود سخن نمی‌گویم بلکه پدری که مرا فرستاده است به من فرمان داد که چه بگویم و چگونه صحبت کنم^{۵۰} و من می‌دانم که فرمان او زندگی ابدی است. پس آنچه من می‌گویم کاملاً همان چیزی است که پدر به من گفته است.»

شستن پاهای شاگردان

۱۳ یک روز پیش از عید فِصَح بود. عیسی فهمید که ساعتش فرا رسیده است و می‌بایست این جهان را ترک کند و پیش پدر برود. او که همیشه به متعلقان خود در این دنیا محبت می‌داشت، آن‌ها را تا به آخر محبت داشت. وقت خوردن نان شب بود و شیطان قبلًا یهودای اسخريوطی پسر شمعون را شورانده بود که عیسی را تسلیم نماید. عیسی که می‌دانست پدر همه چیز را به دست او سپرده و از جانب خدا آمده است و به سوی او می‌رود،^{۵۱} از سر دست‌خوان برخاسته، لباس خود را کنار گذاشت و قدیقه‌ای گرفته به کمر بست.^{۵۲} بعد

از آن در لگنی آب ریخت و شروع کرد به شستن پاهای شاکردان و خشک کردن آن ها با قدیفه ای که به کمر بسته بود. ^۶ وقتی نوبت به شمعون پترس رسید او به عیسی گفت: «ای خداوند، آیا تو می خواهی پاهای مرا بشوئی؟» ^۷ عیسی در جواب گفت: «تو اکنون نمی فهمی من چه می کنم ولی بعداً خواهی فهمید.» ^۸ پترس گفت: «هرگز نمی گذارم پاهای مرا بشوئی.» عیسی به او گفت: «اگر تو را نشویم تو در من حصه نخواهی داشت.» ^۹ شمعون پترس گفت: «پس ای خداوند، نه تنها پاهای مرا بلکه دستها و سرم را نیز بشوی.» ^{۱۰} عیسی گفت: «کسی که غسل کرده است احتیاجی به شستشو ندارد بجز شستن پاهایش. او از سرتا پا پاک است و شما پاک هستید، ولی نه همه.» ^{۱۱} چون او می دانست چه کسی او را تسلیم خواهد نمود، به همین دلیل گفت همه شما پاک نیستید.

^{۱۲} بعد از آنکه پاهای آنها را شست و لباس خود را پوشید و دوباره سر دسترخوان نشست، از آن ها پرسید: «آیا فهمیدید برای شما چه کردم؟ ^{۱۳} شما مرا استاد و خداوند خطاب می کنید و درست هم می گویید زیرا که چنین هستم. ^{۱۴} پس اگر من که استاد و خداوند شما هستم پاهای شما را شسته ام، شما هم باید پاهای یکدیگر را بشوئید. ^{۱۵} به شما نمونه ای دادم تا همانطور که من با شما

رفتار کردم شما هم رفتار کنید.^{۱۶} به یقین بدانید که هیچ غلامی از ارباب خود و هیچ قاصدی از فرستنده خویش بزرگتر نیست.^{۱۷} هرگاه اینرا فهمیدید، خوشا به حال شما اگر به آن عمل نمائید.

^{۱۸} آنچه می‌گوییم مربوط به همه شما نیست. من کسانی را که برگزیده ام می‌شناسم. اما این پیشگوئی باید تمام شود: آن کس که با من نان می‌خورد، برضد من برخاسته است.^{۱۹} اکنون پیش از وقوع این را به شما می‌گویم تا وقتی واقع شود ایمان آورید که من هستم.^{۲۰} بیقین بدانید هر که، کسی را که من می‌فرستم بپذیرد مرا پذیرفته است و هر که مرا بپذیرد فرستنده مرا پذیرفته است.»

پیشگویی درباره تسلیم شدن

(همچنین در متی ۲۰:۲۶-۲۵ و مرقس ۱۷:۱۴-۲۱ و لوقا ۲۲:۲۱-۲۳)

^{۲۱} وقتی عیسی این را گفت روحًا سخت پریشان شد و به طور آشکار فرمود: «به یقین بدانید که یکی از شما مرا تسلیم دشمنان خواهد کرد.»^{۲۲} شاگردان با شک و تردید به یکدیگر می‌دیدند زیرا نمی‌دانستند این را درباره کدام یک از آن‌ها می‌گوید.^{۲۳} یکی از شاگردان که عیسی او را دوست می‌داشت پهلوی او نشسته بود.^{۲۴} پس شمعون پترس با اشاره از او خواست از عیسی بپرسد که او درباره

کدام یک از آن ها صحبت می کند.^۵ بنابراین آن شاگرد به عیسی نزدیکتر شده از او پرسید: «ای خداوند، او کیست؟»^۶ عیسی جواب داد: «من این لقمه نان را در کاسه تر کرده به او می دهم، او همان شخص است.» پس وقتی لقمه نانرا در کاسه تر کرد، آن را به یهودا پسر شمعون اسخريوطی داد.^۷ همینکه یهودا لقمه را گرفت شیطان در هست او درآمد. عیسی به او گفت: «آنچه را می کنی زودتر بکن.»^۸ ولی از کسانی که سر دسترخوان بودند هیچ کس نفهمید مقصد او از این سخن چه بود.^۹ بعضی گمان کردند که چون یهودا مسئول کیسه پول بود عیسی به او می گوید که هرچه برای عید لازم دارند خریداری نماید و یا چیزی به فقرا بدهد.^{۱۰} همینکه یهودا لقمه را گرفت بیرون رفت و شب بود.

فرمان نو

^{۱۱} وقتی یهودا بیرون رفت عیسی گفت: «اکنون پسر انسان جلال می یابد و به وسیله او خدا نیز جلال می یابد.^{۱۲} و اگر خدا به وسیله او جلال یابد خدا نیز او را جلال خواهد داد و این جلال به زودی شروع می شود.^{۱۳} ای فرزندان من، زمانی کوتاه با شما هستم. آنگاه به دنبال من خواهید گشت و همانطور که به یهودیان گفتم اکنون به شما هم می گویم آن جائی که من میروم

شما نمی توانید بیایید.^۴ به شما حکم نو می دهم: یکدیگر را دوست بدارید. همانطور که من شما را دوست داشته ام شما نیز یکدیگر را دوست بدارید.^۵ اگر نسبت به یکدیگر محبت داشته باشید، همه خواهند فهمید که شاگردان من هستید.»

پیشگویی انکار پترس

(همچنین در متی ۲۶:۳۱-۳۵ و مرقس ۱۴:۲۷-۳۱ و لوقا ۲۲:۳۱-۳۴)

«شمعون پترس به او گفت: «ای خداوند، کجا می روی؟» عیسی جواب داد: «جایی که می روم تو حالا نمی توانی به دنبال من بیایی، اما بعدها خواهی آمد.»^۶ پترس گفت: «ای خداوند، چرا نمی توانم همین حالا بدنبال تو بیایم؟ من حاضرم جان خود را به خاطر تو بدهم.»^۷ عیسی به او جواب داد: «آیا حاضر هستی جان خود را به خاطر من بدهی؟ بیقین بدان که پیش از بانگ خروس سه بار خواهی گفت که مرا نمی شناسی.

۱۴ عیسی یگانه راه به سوی خداست

دل های شما پریشان نشود. به خدا توکل نمائید،
به من نیز ایمان داشته باشید. در خانه پدر من منزل بسیار است. اگر چنین نمی بود، به شما می گفتم.

من می روم تا مکانی برای شما آماده سازم. پس از اینکه رفتم و مکانی برای شما آماده ساختم، دوباره می آیم و شما را پیش خود می برم تا جایی که من هستم شما نیز باشید.^۴ شما می دانید به کجا می روم و راه آن را نیز می دانید.»^۵ توما گفت: «ای خداوند، ما نمی دانیم تو به کجا می روی، پس چگونه می توانیم راه را بدانیم.»^۶ عیسی به او گفت: «من راه و راستی و زندگی هستم، هیچ کس جز بوسیله من نزد پدر نمی آید.»^۷ اگر مرا می شناختید پدر مرا نیز می شناختید، از این پس شما او را می شناسید و او را دیده اید.»^۸ فیلیپس به او گفت: «ای خداوند، پدر را به ما نشان بده و این برای ما کافی است.»^۹ عیسی به او گفت: «ای فیلیپس، در این مدت طولانی، من با شما بوده ام و تو هنوز مرا نشناخته ای؟ هرکه مرا دید پدر را دیده است. پس چگونه می گویی پدر را به ما نشان بده؟^{۱۰} آیا باور نمی کنی که من در پدر هستم و پدر در من است. سخنانی که به شما می گویم از خودم نیست. آن پدری که در من ساکن است همه این کارها را انجام می دهد.^{۱۱} به من ایمان داشته باشید که من در پدر هستم و پدر در من است. در غیر این صورت به خاطر اعمالی که از من دیده اید به من ایمان داشته باشید.^{۱۲} بیقین بدانید هرکه به من ایمان بیاورد آنچه را من می کنم خواهد کرد و

حتی کارهای بزرگتری هم انجام خواهد داد، زیرا من نزد پدر می روم^{۱۳} و هرچه به نام من بخواهید آن را انجام خواهم داد تا پدر در پسر جلال یابد.^{۱۴} اگر چیزی به نام من بخواهید آن را انجام خواهم داد.

وعده روح القدس

^{۱۵} اگر مرا دوست دارید اوامر مرا اطاعت خواهید کرد^{۱۶} و من از پدر درخواست خواهم کرد و او پشتیبان دیگری به شما خواهد داد که همیشه با شما بماند.^{۱۷} یعنی همان روح راستی که جهان نمی تواند بپذیرد زیرا او را نمی بیند و نمی شناسد ولی شما او را می شناسید، چون او پیش شما می ماند و در شما خواهد بود.^{۱۸} شما را تنها نمی گذارم، پیش شما بر می گردم.^{۱۹} پس از اندک زمانی، دنیا دیگر مرا نخواهد دید اما شما مرا خواهید دید و چون من زنده ام شما هم زندگی می کنید.^{۲۰} در آن روز خواهید دانست که من در پدر هستم و شما در من و من در شما.^{۲۱} هرکه احکام مرا قبول کند و مطابق آن ها عمل نماید او کسی است که مرا دوست دارد و هرکه مرا دوست دارد پدر من او را دوست خواهد داشت و من نیز او را دوست داشته خود را به او ظاهر خواهم ساخت.^{۲۲} یهودا (نه یهودای اسخريوطی) از او پرسید: «ای خداوند، چرا می خواهی خود را به ما ظاهر سازی اما نه به جهان؟»^{۲۳} عیسی در جواب

او گفت: «هر که مرا دوست دارد مطابق آنچه می گوییم عمل خواهد نمود و پدر من او را دوست خواهد داشت و ما پیش او آمده و با او خواهیم ماند.^{۴۰} کسی که مرا دوست ندارد مطابق گفتار من عمل نمی کند. آنچه شما می شنوید از خودم نیست بلکه از پدری که مرا فرستاده است.

^{۴۱} این چیزها را وقتی هنوز با شما هستم می گوییم،^{۴۲} اما پشتیبان شما یعنی روح القدس که پدر به نام من خواهد فرستاد همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه را به شما گفته ام به یاد شما خواهد آورد.

^۷ سلامتی برای شما به جا می گذارم، من سلامتی خود را به شما می دهم. دنیا نمی تواند آن سلامتی را به طوری که من به شما می دهم بدهد. دل های شما پریشان نشود و ترسان نباشد.^۸ شنیدید که به شما گفتم من می روم ولی نزد شما بر می گردم. اگر مرا دوست می داشتید از شنیدن اینکه من پیش پدر می روم شاد می شدید زیرا پدر از من بزرگتر است.^۹ اکنون پیش از اینکه این کار عملی شود به شما گفتم تا وقتی واقع می شود ایمان بیاورید. ^{۱۰} بعد از این با شما زیاد سخن نمی گوییم زیرا سردار این دنیا می آید، او بر من هیچ قدرتی ندارد،^{۱۱} اما برای اینکه دنیا بداند که من پدر را دوست دارم، اوامر او را به طور کامل انجام می دهم. برخیزید از اینجا برویم.

تاك حقيقى

۱۵ من تاك حقيقى هستم و پدر من باغبان است. هر شاخه اى را که در من ثمر نیاورد می برد و هر شاخه اى که ثمر بیاورد آن را پاک می سازد تا میوه بیشتری به بار آورد. شما با سخنانی که به شما گفتم پاک شده ايد. در من بمانيد و من در شما. همانطور که هیچ شاخه اى نمی تواند بخودی خود میوه دهد مگر آنکه در تاك بماند، شما نيز نمی توانيد ثمر بیاوريد مگر آنکه در من بمانيد.

من تاك هستم و شما شاخه های آن هستید. هر که در من بماند و من در او، میوه بسیار می آورد چون شما نمی توانید جدا از من کاری انجام دهید. اگر کسی در من نماند مانند شاخه اى به دور افگنده می شود و خشک می گردد. مردم شاخه های خشکیده را جمع می کنند و در آتش می اندازند و می سوزانند. اگر در من بمانيد و سخنان من در شما بماند هر چه می خواهید بطلبید که حاجت شما برآورده می شود. جلال پدر من در این است که شما میوه فراوان بیاوريد و به اين طریق شاگردان من خواهید بود. همانطور که پدر مرا دوست داشته است من هم شما را دوست داشته ام. در محبت من بمانيد. اگر مطابق احکام من عمل کنيد در محبت من خواهید ماند، همانطور که من

احکام پدر را اطاعت نموده ام و در محبت او ساکن هستم.
 این چیزها را به شما گفته ام تا خوشی من در شما
 باشد و خوشی شما کامل گردد.^{۱۲} حکم من اینست که
 یکدیگر را دوست بدارید، همانطور که من شما را دوست
 داشتم.^{۱۳} محبتی بزرگتر از این نیست که کسی جان خود
 را فدای دوستان خود کند.^{۱۴} شما دوستان من هستید اگر
 احکام مرا انجام دهید.^{۱۵} اگر شما را بندۀ نمی خوانم زیرا
 بندۀ نمی داند اربابش چه می کند. من شما را دوستان خود
 خوانده ام زیرا هرچه را از پدر خود شنیدم برای شما شرح
 دادم.^{۱۶} شما مرا برنگزیده اید بلکه من شما را برگزیده ام و
 مقرر کردم که بروید و ثمر بخش باشید. ثمری که دائمی باشد
 تا هرچه به نام من از پدر بخواهید به شما عطا نماید.^{۱۷} حکم
 من برای شما اینست که یکدیگر را دوست بدارید.

نفرت دنیا

^{۱۸} اگر دنیا از شما نفرت دارد بدانید که پیش از شما
 از من نفرت داشته است.^{۱۹} اگر شما متعلق به این دنیا
 می بودید دنیا متعلقان خود را دوست می داشت، اما چون
 شما از این دنیا نیستید و من شما را از دنیا برگزیده ام، به
 این سبب جهان از شما نفرت دارد.^{۲۰} آنچه را گفتم به خاطر
 بسپارید: غلام از ارباب خود بزرگتر نیست. اگر به من آزار
 رسانیدند به شما نیز آزار خواهند رسانید و اگر از تعالیم من

پیروی کردند از تعالیم شما نیز پیروی خواهند نمود.^۱ چون شما به من تعلق دارید آن‌ها با شما چنین رفتاری خواهند داشت زیرا فرستندهٔ مرا نمی‌شناسند.^۲ اگر من نمی‌آدم و با آن‌ها سخن نمی‌گفتم آن‌ها گناهی نمی‌داشتند، ولی اکنون دیگر برای گناه خود عذری ندارند.^۳ کسی که از من نفرت داشته باشد از پدر من نیز نفرت دارد.^۴ اگر در میان آنها کارهایی را که هیچ شخص دیگر قادر به انجام آن‌ها نیست انجام نمی‌دادم گناهی نمی‌داشتند ولی آن‌ها آن کارها را دیده اند ولی با وجود این، هم از من و هم از پدر من نفرت دارند.^۵ و به این ترتیب تورات آن‌ها که می‌گوید: «بی جهت از من نفرت دارند» تمام می‌شود.^۶ اما وقتی پشتیبان شما که او را از جانب پدر نزد شما می‌فرستم بباید یعنی روح راستی که از پدر صادر می‌گردد، او دربارهٔ من شهادت خواهد داد^۷ و شما نیز شاهدان من خواهید بود زیرا از ابتدا با من بوده اید.

۱۶ ^۱ این چیزها را به شما گفتم تا لغزش نخوردید. ^۲ شما را از کنیسه‌ها بیرون خواهند کرد و در حقیقت زمانی می‌آید که هرکه شما را بکشد گمان می‌کند که با این کار به خدا خدمت می‌نماید. ^۳ این کارها را با شما خواهند کرد، زیرا نه پدر را می‌شناسند و نه مرا. ^۴ این

چیزها را به شما گفتم تا وقتی زمان وقوع آن ها برسد گفتار
مرا به خاطر آورید.

کار روح القدس

این چیزها را در اول به شما نگفتم زیرا خودم با شما
بودم^۵ اما اکنون پیش کسی که مرا فرستاد می روم و هیچ یک
از شما نمی پرسید: کجا می روی؟^۶ ولی چون این چیزها را
به شما گفتم دل های شما پُر از غم شد.^۷ با وجود این، این
حقیقت را به شما می گوییم که رفتن من برای شما بهتر است
زیرا اگر من نروم پشتیبان تان پیش شما نمی آید اما اگر
بروم او را نزد شما خواهم فرستاد^۸ و وقتی او می آید دنیا را
در مورد گناه و عدالت و قضاوت متقادع می سازد.^۹ گناه
را نشان خواهد داد چون به من ایمان نیاوردند،^{۱۰} عدالت را
آشکار خواهد ساخت چون من پیش پدر می روم و دیگر
مرا نخواهند دید^{۱۱} واقعیت قضاوت به آن ها ثابت می شود
چون حکمران این دنیا ملامت شده است.

^{۱۲} چیزهای بسیاری هست که باید به شما بگوییم ولی شما
فعلاً طاقت شنیدن آن ها را ندارید.^{۱۳} در هر حال، وقتی
او که روح راستی است بباید شما را به تمام حقیقت رهبری
خواهد کرد، زیرا از خود سخن نخواهد گفت بلکه فقط درباره
آنچه بشنود سخن می گوید و شما را از امور آینده باخبر
می سازد.^{۱۴} او مرا جلال خواهد داد، زیرا حقایقی را که از

من دریافت کرده به شما اعلام خواهد نمود.^{۱۵} هرچه پدر دارد از آن من است و به همین دلیل بود که گفتم: حقایقی را که از من دریافت کرده به شما اعلام خواهد نمود.

غم و خوشی

^{۱۶} بعد از مدتی، دیگر مرا نمی بینید ولی باز بعد از چند روز مرا خواهید دید.»^{۱۷} پس بعضی از شاگردان به یکدیگر گفتند: «چرا او می گوید: بعد از مدتی دیگر مرا نخواهید دید ولی باز بعد از مدتی مرا خواهید دید، چون به نزد پدر می روم؟ مقصد او از این سخن چیست؟»^{۱۸} سپس آن ها گفتند: «این مدتی که او درباره آن سخن می گوید چیست؟ ما نمی دانیم درباره چه چیز صحبت می کند.»^{۱۹} عیسی فهمید که آن ها می خواهند در این باره از او چیزی بپرسند، پس به آن ها گفت: «من به شما گفتم که بعد از مدتی، دیگر مرا نخواهید دید ولی باز بعد از مدتی مرا خواهید دید. آیا بحث شما درباره این است؟^{۲۰} به یقین بدانید که شما اشک خواهید ریخت و ماتم خواهید گرفت ولی جهان خوشی خواهد کرد. شما غمگین خواهید شد ولی غم شما به خوشی مبدل خواهد گشت.^{۲۱} یک زن در وقت ولادت درد می کشد و از درد ناراحت است اما همین که طفل به دنیا می آید درد و ناراحتی خود را فراموش می کند به خاطر اینکه یک انسان به دنیا آمده است.^{۲۲} شما هم همینطور اکنون غمگین

و ناراحت هستید ولی شما را باز خواهم دید و در آن وقت شادمان خواهید شد و هیچ کس نمی تواند این خوشی را از شما بگیرد.^{۳۳} در آن روز دیگر از من چیزی نخواهید پرسید. به یقین بدانید که هرچه به نام من از پدر بخواهید به شما خواهد داد.^{۴۴} تا کنون چیزی به نام من نخواسته اید، بخواهید تا به دست آورید و خوشی شما کامل گردد.

پیروزی بر جهان

^{۵۵} تا به حال با مَثَل و کنایه با شما سخن گفته ام ولی زمانی خواهد آمد که دیگر با مَثَل و کنایه با شما صحبت خواهم کرد، بلکه واضح و بی پرده درباره پدر با شما سخن خواهم گفت.^{۶۶} وقتی آن روز برسد خواهش خود را به نام من از خدا خواهید کرد و من نمی گویم که برای شما از پدر تقاضا خواهم نمود،^{۷۷} زیرا پدر خودش شما را دوست دارد چون شما مرا دوست داشته اید و قبول کرده اید که من از جانب خدا آمده ام.^{۸۸} من از نزد پدر آمدم و به دنیا وارد شدم و اکنون دنیا را ترک می کنم و به سوی پدر می روم.»^{۹۹} شاگردان با او گفتند: «حالا به طور واضح و بدون اشاره و کنایه سخن می گویی.^{۰۰} ما اکنون مطمئن هستیم که تو همه چیز را می دانی و لازم نیست کسی چیزی از تو بپرسد و به این دلیل است که ما ایمان داریم تو از نزد خدا آمده ای.»^{۱۱} عیسی جواب داد: «آیا حالا ایمان

دارید؟ ^۲ببینید، ساعتی می آید. و در واقع هم اکنون شروع شده است. که همه شما پراگنده می شوید و به خانه های خود می روید و مرا تنها می گذارید. با وجود این، من تنها نیستم زیرا پدر با من است. ^۳این چیزها را به شما گفتم تا در من سلامتی داشته باشید. در دنیا رنج و رحمت خواهید داشت. ولی شجاع باشید، من بر دنیا پیروز شده ام.»

دعا برای شاگردان

۱۷ پس از این سخنان عیسی به سوی آسمان نگاه کرد و گفت: «ای پدر، آن ساعت رسیده است. پسر خود را جلال ده تا پسرت نیز تو را جلال دهد، ^۱زیرا تو اختیار بشر را به دست او سپرده ای تا به همه کسانی که تو به او بخشیده ای زندگی ابدی بدهد. ^۲این است زندگی ابدی که آن ها تو را خدای یگانه حقیقی و عیسی مسیح را که فرستاده تو است بشناسند. ^۳من تو را در روی زمین جلال دادم و کاری را که به من سپرده شده بود تمام کردم ^۴و اکنون ای پدر، مرا در پیشگاه خود جلال بده. همان جلالی که پیش از آفرینش دنیا در نزد تو داشتم. ^۵من تو را به آن کسانیکه تو از دنیا برگزیده و به من بخشیدی شناسانیدم. آنها از تو بودند و تو آنها را به من بخشیدی و آن ها مطابق کلام تو عمل کرده اند. ^۶اکنون

آن ها می دانند که آنچه به من دادی واقعاً از جانب تو است.^۸ زیرا آن کلامی را که تو به من دادی، به آنها دادم و آن ها هم آن را قبول کردند. آن ها این حقیقت را می دانند که من از جانب تو آمده ام و ایمان دارند که تو مرا فرستاده ای. من برای آن ها دعا می کنم، نه برای دنیا. من برای کسانی که تو به من داده ای دعا می کنم زیرا آن ها از آن تو هستند.^۹ آنچه من دارم از تو است و آنچه تو داری از من است و جلال من بوسیله آن ها آشکار شده است.^{۱۰} من دیگر در این دنیا نمی مانم ولی آن ها هنوز در دنیا هستند و من پیش تو می آیم. ای پدر مقدس، با قدرت نام خود، کسانی را که به من داده ای حفظ فرما تا آن ها یکی باشند همانطوری که ما یکی هستیم.^{۱۱} در مدتی که با آنها بودم با قدرت نام تو کسانی را که به من بخشدی حفظ کردم و هیچ یک از آنها هلاک نشد جز آن کسی که مستحق هلاکت بود تا آنچه نوشته شده است تمام شود.^{۱۲} ولی اکنون پیش تو می آیم و پیش از این که دنیا را ترک کنم این سخنان را می گویم تا خوشی مرا در خود به حد کمال داشته باشند.^{۱۳} من کلام تو را به آنها رسانیده ام، اما چون آن ها مانند من به این دنیا تعلق ندارند، دنیا از آنها نفرت دارد.^{۱۴} به درگاه تو دعا می کنم نه برای اینکه آنها را از دنیا ببری بلکه تا آنها را از شرارت و شیطان محافظت

فرمائی. ^{۱۶} همانطور که من متعلق به این دنیا نیستم ایشان هم نیستند. ^{۱۷} آنها را بوسیله راستی خود تقدیس نما، کلام تو راستی است. ^{۱۸} همانطور که تو مرا به دنیا فرستادی من نیز آنها را به دنیا فرستادم. ^{۱۹} او اکنون بخاطر آنها خود را تقدیس می نمایم تا آنها نیز با راستی تقدیس گردند.

^{۲۰} فقط برای اینها دعا نمی کنم بلکه برای کسانی هم که بوسیله پیام و شهادت آنها به من ایمان خواهند آورد، ^{۲۱} تا همه آنها یکی باشند آنچنان که تو ای پدر در من هستی و من در تو و آنها نیز در ما یکی باشند و تا دنیا ایمان بیاورد که تو مرا فرستاده ای. ^{۲۲} آن جلالی را که تو به من داده ای به آنها داده ام تا آن ها یکی باشند آنچنان که ما یکی هستیم، ^{۲۳} من در آنها و تو در من. تا آن ها به طور کامل یکی باشند و تا دنیا بداند که تو مرا فرستادی و آن ها را مثل خود من دوست داری.

^{۲۴} ای پدر، آرزو دارم کسانی که به من بخشیده ای در جائی که من هستم با من باشند تا جلالی را که تو بر اثر محبت خود بیش از آغاز دنیا به من دادی ببینند. ^{۲۵} ای پدر عادل، اگر چه دنیا تو را شناخته است، من تو را شناخته ام و اینها می دانند که تو مرا فرستادی. ^{۲۶} من تو را به آنها شناسانیدم و باز هم خواهم شناسانید تا آن محبتی که تو نسبت به من داشته ای در آن ها باشد و من هم در آن ها باشم.»

توقیف عیسی

(همچنین در متى ۴۷:۲۶-۵۶ و مرقس ۱۴:۴۳-۵۰ و لوقا ۴۷:۲۲-۵۳)

۱۸ پس از این سخنان، عیسی با شاگردان خود به آن طرف دره قِدرون رفت. در آنجا با غی بود که عیسی و شاگردانش وارد آن شدند. یهودا که تسلیم کننده او بود می دانست آن محل کجاست زیرا عیسی و شاگردانش بسیاری اوقات در آنجا جمع می شدند. پس یهودا یک دسته از عساکر و نگهبانانی را که سران کاهنان و پیروان فرقه فریسی فرستاده بودند با خود به آن باع بردا. آن ها مجهز به چراغ ها و مشعل ها و اسلحه بودند. عیسی با وجودی که می دانست چه برایش واقع خواهد شد، پیش رفت و از آنها پرسید: «به دنبال چه کسی می گردید؟»^۱ او گفتند: «به دنبال عیسی ناصری.» عیسی به آنها گفت: «من هستم» و یهودای خائن هم همراه آن ها بود. وقتی عیسی به آن ها گفت: «من هستم»، آنها عقب عقب رفته به زمین افتادند. پس عیسی بار دیگر پرسید: «به دنبال چه کسی می گردید؟» آن ها جواب دادند: «عیسی ناصری.»^۲ عیسی گفت: «من که به شما گفتم خودم هستم. اگر دنبال من می گردید بگذارید اینها بروند.»^۳ او این را گفت تا آنچه قبلًا فرموده بود

تمام شود: «هیچ یک از کسانی که به من سپردی گم نشد.»^{۱۰} آن گاه شمعون پترس شمشیری را که همراه داشت کشیده ضربه ای به نوکر کاهن اعظم که ملوك نام داشت زد و گوش راست او را برید.^{۱۱} عیسی به پترس گفت: «شمشیرت را غلاف کن. آیا جامی را که پدر به من داده است نباید بنوشم؟»

عیسی در مقابل حناس

^{۱۲} سپس آن عساکر همراه فرمانده خود و نگهبانان یهود عیسی را دستگیر کرده، محکم بستند.^{۱۳} ابتدا او را نزد حناس خسر قیافا که در آن موقع کاهن اعظم بود، برداشتند^{۱۴} و این همان قیافایی بود که به یهودیان گفته بود که به خیر و صلاح آنها است اگر یک نفر به خاطر قوم بمیرد.

انکار پترس

(همچنین در متی ۶۹:۲۶ - ۷۰ و مرقس ۱۴:۶۶ - ۶۸ و لوقا ۵۵:۲۲ - ۵۷)

^{۱۵} شمعون پترس و یک شاگرد دیگر به دنبال عیسی رفته و چون آن شاگرد با کاهن اعظم آشنایی داشت همراه عیسی به داخل حوالی کاهن اعظم رفت.^{۱۶} اما پترس در بیرون منزل نزدیک در ایستاد. پس آن شاگردی که با کاهن اعظم آشنایی داشت بیرون آمد و به دربان چیزی

گفت و پترس را به داخل برد.^{۱۷} خادمه ای که دم در خدمت می کرد به پترس گفت: «مگر تو یکی از شاگردان این مرد نیستی؟» او گفت: «نه، نیستم.»^{۱۸} نوکران و نگهبانان آتش افروخته بودند زیرا هوا سرد بود و دور آتش ایستاده خود را گرم می کردند. پترس نیز پهلوی آنها ایستاده بود و خود را گرم می کرد.

تحقیقات از عیسی

(همچنین در متى ۲۶:۵۹-۶۶ و مرقس ۱۴:۵۵-۶۴ و لوقا ۲۲:۶۶-۷۱)

^{۱۹} کاهن اعظم از عیسی درباره شاگردان و تعالیم او سؤالاتی کرد. ^{۲۰} عیسی جواب داد: «من به طور آشکارا و در مقابل همه صحبت کرده ام. همیشه در کنیسه و در عبادتگاه یعنی در جایی که همه یهودیان جمع می شوند تعلیم داده ام و هیچ وقت در پنهانی چیزی نگفته ام. ^{۲۱} پس چرا از من سؤال می کنی؟ از کسانی که سخنان مرا شنیده اند بپرس. آن ها می دانند چه گفته ام.» ^{۲۲} وقتی عیسی این را گفت یکی از نگهبانان که در آنجا ایستاده بود به او سیلی زده گفت: «آیا این طور به کاهن اعظم جواب می دهی؟» ^{۲۳} عیسی به او گفت: «اگر بد گفتم با دلیل خطای مرا ثابت کن و اگر درست جواب دادم چرا مرا می زنی؟» ^{۲۴} سپس حناس او را دست بسته پیش قیافا کاهن اعظم فرستاد.

انکار دوباره پترس

(همچنین در متی ۲۶:۷۱-۷۵ و مرقس ۱۴:۶۹-۷۲ و لوقا ۲۲:۵۸-۶۲)

^{۶۵} شمعون پترس در آنجا ایستاده بود و خود را گرم می کرد. عده ای از او پرسیدند: «مگر تو از شاگردان او نیستی؟» او منکر شد و گفت: «نه، نیستم.» ^{۶۶} یکی از خدمتکاران کاهن اعظم که از خویشاوندان آن کسی بود که پترس گوشش را بریده بود به او گفت: «مگر من خودم تو را در باغ با او ندیدم؟» ^{۶۷} پترس باز هم منکر شد و درست در همان وقت خروس بانگ زد.

عیسی در مقابل پیلاطس

(همچنین در متی ۲۷:۱-۲ و ۱۱-۱۴ و مرقس ۱۵:۵-۱ و لوقا ۲۳:۱-۵)

^{۶۸} صبح وقت عیسی را از نزد قافیا به قصر والی بردند. یهودیان به قصر داخل نشدند مبادا نجس شوند و نتوانند غذای عید فِصَح را بخورند. ^{۶۹} پس پیلاطس بیرون آمد و از آن ها پرسید: «چه شکایتی بر ضد این مرد دارید؟» ^{۷۰} در جواب گفتند: «اگر جنایتکار نمی بود او را نزد تو نمی آوردیم.» ^{۷۱} پیلاطس گفت: «او را ببرید و مطابق شریعت خود محکمه نمائید.» یهودیان به او جواب دادند: «ما اجازه نداریم کسی را بکشیم.» ^{۷۲} و به این ترتیب

آنچه که عیسی در اشاره به نحوه مرگ خود گفته بود، تمام شد.^{۳۳} پیلاطس به قصر برگشت و عیسی را خواسته از او پرسید: «آیا تو پادشاه یهود هستی؟»^{۳۴} عیسی جواب داد: «آیا این نظر خود توست یا دیگران درباره من چنین گفته اند؟»^{۳۵} پیلاطس گفت: «مگر من یهودی هستم؟ قوم خودت و سران کاهنان، تو را پیش من آورده اند. چه کرده ای؟»^{۳۶} عیسی جواب داد: «پادشاهی من متعلق به این دنیا نیست. اگر پادشاهی من به این دنیا تعلق می داشت، پیروان من می جنگیدند تا من به یهودیان تسلیم نشوم ولی پادشاهی من پادشاهی دنیوی نیست.»^{۳۷} پیلاطس به او گفت: «پس تو پادشاه هستی؟» عیسی جواب داد: «همانطور که می گویی هستم. من برای این متولد شده ام و به دنیا آمدم تا به راستی شهادت دهم و هر که راستی را دوست دارد سخنان مرا می شنود.»^{۳۸} پیلاطس گفت: «راستی چیست؟»

حکم قتل عیسی

(همچنین در متی ۱۵:۲۷-۳۱ و مرقس ۱۵:۲۰-۶ و لوقا ۲۳:۲۵-۲۷)

پس از گفتن این سخن پیلاطس باز پیش یهودیان رفت و به آن ها گفت: «من در این مرد هیچ جرمی نیافتم،^{۳۹} ولی مطابق رسم شما من در روز فِصَح یکی از زندانیان را برای تان آزاد می کنم. آیا میخواهید که

پادشاه یهود را برای تان آزاد سازم؟» . آن‌ها همه فریاد کشیدند: «نه، او را نمی‌خواهیم، بارآبا را آزاد کن.» بارآبا یک راهزن بود.

۱۹

در این وقت پیلاطس امر کرد عیسی را تازیانه بزنند و عساکر تاجی از خار باfte بر سر او گذاشتند و چپن ارغوانی رنگ به او پوشانیدند. و پیش او می‌آمدند و می‌گفتند: «درود بر پادشاه یهود» و به او سیلی می‌زندند. بار دیگر پیلاطس بیرون آمد و به آن‌ها گفت: «ببینید، او را پیش شما می‌آورم تا بدانید که در او هیچ جرمی نمی‌بینم.» و عیسی در حالی که تاج خاری بر سر و چپن ارغوانی بر تن داشت بیرون آمد. پیلاطس گفت: «ببینید، آن مرد اینجاست.» وقتی سران کاهنان و مأموران آن‌ها او را دیدند فریاد کردند: «مصلوبش کن! مصلوبش کن!» پیلاطس گفت: «شما او را ببرید و مصلوب کنید، چون من هیچ تقصیری در او نمی‌بینم.» یهودیان جواب دادند: «ما شریعتی داریم که به موجب آن او باید بمیرد، زیرا ادعا می‌کند که پسر خداست.»

وقتی پیلاطس این را شنید بیش از پیش ترسید و باز به قصر خود رفت و از عیسی پرسید: «تو اهل کجا هستی؟» عیسی به او جوابی نداد. پیلاطس گفت: «آیا به

من جواب نمی دهی؟ مگر نمی دانی که من قدرت دارم تو را آزاد سازم و قدرت دارم تو را مصلوب نمایم؟»^{۱۱} عیسی در جواب گفت: «تو هیچ قدرتی بر من نمی داشتی اگر خدا آن را به تو نمی داد. از این رو کسی که مرا به تو تسلیم نمود تقصیر بیشتری دارد.»^{۱۲} از آن وقت به بعد پیلاطس کوشش کرد او را آزاد سازد ولی یهودیان دائمًا فریاد می کردند: «اگر این مرد را آزاد کنی دوست امپراتور نیستی. هرکه ادعای پادشاهی کند دشمن امپراتور است.»^{۱۳} وقتی پیلاطس این را شنید عیسی را بیرون آورد و خود در محلی موسوم به صفة حکم که به زبان عبرانی آن را جباتا می گفتند بر چوکی قضاوت نشست.^{۱۴} وقت تهیه فصح و نزدیک ظهر بود که پیلاطس به یهودیان گفت: «ببینید پادشاه شما این جاست.»^{۱۵} ولی آن ها فریاد کردند: «اعدامش کن! اعدامش کن! مصلوبش کن!» پیلاطس گفت: «آیا می خواهید پادشاه شما را مصلوب کنم؟» سران کاهنان جواب دادند: «ما پادشاهی جز امپراتور نداریم.»^{۱۶} آخر پیلاطس عیسی را به دست آن ها داد تا مصلوب شود.

میخکوبه عیسی به صلیب

(همچنین در متی ۲۷:۴۴-۳۲ و مرقس ۱۵:۲۱-۳۲ و لوقا ۲۳:۲۶-۲۴)

پس آن ها عیسی را تحویل گرفتند.^{۱۷} عیسی در حالی

که صلیب خود را می برد به جائی که به « محله کاسه سر » و به عبرانی به جُلْجُتا موسوم است، رفت.^{۱۸} در آنجا او را به صلیب میخکوب کردند و با او دو نفر دیگر را یکی در دست راست و دیگری در سمت چپ او مصلوب کردند و عیسی در بین آن دو نفر بود.^{۱۹} پیلاطس تقصیرنامه ای نوشت تا بر صلیب نصب گردد و آن نوشته چنین بود: « عیسی ناصری پادشاه یهود ». ^{۲۰} بسیاری از یهودیان این تقصیرنامه را خواندند، زیرا جائی که عیسی مصلوب شد از شهر دور نبود و آن تقصیرنامه به زبان های عبرانی و لاتین و یونانی نوشته شده بود.^{۲۱} بنابراین، سران کاهنان یهود به پیلاطس گفتند: « نتویس پادشاه یهود، بنویس او ادعا می کرد که پادشاه یهود است ». ^{۲۲} پیلاطس جواب داد: « هرچه نوشتم، نوشتم ». ^{۲۳}

پس از اینکه عساکر عیسی را به صلیب میخکوب کردند، لباس های او را برداشتند و چهار قسمت کردند و هر یک از عساکر یک قسمت از آن را برداشت ولی پیراهن او که درز نداشت و از بالا تا پایین یک پارچه بافته شده بود، باقی ماند.^{۲۴} پس آن ها به یکدیگر گفتند: « آن را پاره نکنیم، ببایید روی آن قرعه بکشیم و ببینیم به چه کسی می رسد ». به این ترتیب کلام خدا به حقیقت پیوست که می فرماید: « لباس های مرا در میان خود تقسیم کردند و

بر پوشاکم قرعه انداختند» و عساکر همین کار را کردند.^۵ نزدیک صلیبی که عیسی به آن میخکوب شده بود، مادر عیسی به همراهی خواهرش، و نیز مریم زن کلوپاس و مریم مَجلیّه ایستاده بودند.^۶ وقتی عیسی مادر خود را دید که پهلوی همان شاگردی که او را دوست می داشت ایستاده است، به مادر خود گفت: «مادر، این پسر توست.»^۷ و بعد به شاگرد خود گفت: «و این مادر توست.» و از همان لحظه آن شاگرد او را به خانه خود برد.

جان دادن عیسی

(همچنین در متی ۲۷:۴۵-۵۶ و مرقس ۱۵:۳۳-۴۱ و لوقا ۲۳:۴۴-۴۹)

^۸ بعد از آن، وقتی عیسی دید که همه چیز انجام شده است گفت: «تشنه ام» و به این طریق پیشگویی کلام خدا تمام شد.^۹ خمره ای پُر از سرکه در آنجا قرار داشت. آن ها اسفنج را به سرکه تر کردند و آن را بر سر نی ای گذارده پیش دهان او گرفتند.^۰ وقتی عیسی به سرکه لب زد گفت: «تمام شد.» بعد سر بزیر افگنده جان سپرد.

زدن نیزه به پهلوی عیسی

^۱ چون روز جمعه با روز تهیه فصّح مصادف بود و یهودیان نمی خواستند اجساد مصلوب شدگان در آن روز بزرگ بر روی صلیب بماند، از پیلاطس درخواست کردند

که ساق پای آن سه را بشکنند و آن ها از صلیب پایین بیاورند.^{۳۲} پس عساکر پیش آمدند و ساق پای آن دو نفری را که با عیسی مصلوب شده بودند شکستند،^{۳۳} اما وقتی پیش عیسی آمدند دیدند که او مرده است و از این رو ساق های او را نشکستند.^{۳۴} اما یکی از عساکر نیزه ای به پهلوی او زد و خون و آب از بدنش جاری شد.^{۳۵} کسی که خود شاهد این واقعه بود این را می گوید و شهادت او راست است، او حقیقت را می گوید تا شما نیز ایمان آورید.^{۳۶} چنین شد تا آنچه نوشته شده است: «هیچ یک از استخوانهاش شکسته نخواهد شد.» تحقق یابد.^{۳۷} و در جای دیگر نوشته شده: «آن ها به کسی که نیزه زده اند نگاه خواهند کرد.»

دفن عیسی

(همچنین در متی ۲۷:۵۷-۶۱ و مرقس ۱۵:۴۲-۴۷ و لوقا ۲۳:۵۰-۵۶)

^{۳۸} بعد از آن یوسف رامه ای که به علت ترس از یهودیان مخفیانه شاگرد عیسی بود، پیش پیلاطس رفت و اجازه خواست که جنازه عیسی را بردارد. پیلاطس به او اجازه داد. پس آمد و جسد عیسی را برداشت.^{۳۹} نیقودیموس، یعنی همان کسی که ابتدا شبانه به دیدن عیسی رفته بود، نیز آمد و با خود مخلوطی از مُر و عود به وزن یکصد

لیترا (حدود سی و چهار کیلوگرام)، آورد. آن‌ها جسد عیسی را برداشتند و مطابق مراسم دفن یهود، در پارچه‌ای کتانی با داروهای معطر پیچیدند.^{۴۱} در نزدیکی محلی که او مصلوب شد باغی بود و در آن باغ قبر نوی قرار داشت که هنوز کسی در آن دفن نشده بود.^{۴۲} چون شب عید فیض بود و قبر هم در همان نزدیکی قرار داشت عیسی را در آنجا دفن کردند.

قبر خالی

(همچنین در متی ۱:۲۸ و مرقس ۱:۱۶ و ۸-۱:۲۴ و لوقا ۱۲-۱:۲۸)

۳۰ با مدد روز اول هفته وقتی هنوز تاریکی بود. مریم مجذلیه بر سر قبر آمد و دید که سنگ از پیش قبر برداشته شده است. او دوان دوان پیش شمعون پترس و آن شاگردی که عیسی او را دوست می‌داشت رفت و به آن‌ها گفت: «خداوند را از قبر برده اند و نمی‌دانیم او را کجا گذاشته اند.» پس پترس و آن شاگرد دیگر به راه افتادند و بطرف قبر رفتند. هردو با هم می‌دوییدند، ولی آن شاگرد دیگر از پترس پیش شد و اول به سر قبر رسید.^۵ او خم شد و به داخل قبر نگاه کرده کفن را دید که در آنجا قرار داشت. ولی به داخل قبر نرفت. بعد شمعون پترس هم رسید و به داخل قبر رفت. او

هم کفن را دید که در آنجا قرار داشت^۷ و آن دستمالی که روی سر او بود در کنار کفن نبود بلکه پیچیده شده و دور از آن در گوشه ای گذاشته شده بود.^۸ بعد، آن شاگردی هم که ابتدا به قبر رسید به داخل رفت، آنرا دید و ایمان آورد،^۹ زیرا تا آن وقت آن ها کلام خدا را نفهمیده بودند که او باید بعد از مرگ دوباره زنده شود.^{۱۰} پس آن دو شاگرد به منزل خود برگشتند.

ظاهر شدن عیسی به مریم مَجَدَلَیَّه

(همچنین در متی ۲۸:۹-۱۰ و مرقس ۱۶:۹-۱۱)

^{۱۱}اما مریم در خارج قبر ایستاده بود و گریه می کرد. همانطور که او اشک می ریخت خم شد و به داخل قبر نگاه کرد^{۱۲} و دو فرشته سفید پوش را دید که، در جائی که بدن عیسی را گذاشته بودند، یکی نزدیک سر و دیگری نزدیک پا نشسته بودند.^{۱۳} آن ها به او گفتند: «ای زن، چرا گریه می کنی؟» او جواب داد: «خداآوند مرا برده اند و نمی دانم او را کجا گذاشته اند.»^{۱۴} وقتی این را گفت به عقب برگشت و عیسی را دید که در آنجا ایستاده است ولی او را نشناخت.^{۱۵} عیسی به او گفت: «ای زن، چرا گریه می کنی؟ به دنبال چه کسی می گردی؟» مریم به گمان اینکه او باغبان است به او گفت: «ای آقا، اگر تو او را برده ای به من بگو او را کجا گذاشته ای تا من

او را ببرم.»^{۱۶} عیسی گفت: «ای مریم.» مریم برگشت و گفت: «ربونی» (یعنی ای استاد).^{۱۷} عیسی به او گفت: «به من دست نزن زیرا هنوز به نزد پدر بالا نرفته ام اما پیش برادران من برو و به آنها بگو که اکنون پیش پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما بالا می روم.»^{۱۸} مریم مجدلیه پیش شاگردان رفت و به آن ها گفت: «من خداوند را دیده ام.» و سپس پیغام او را به آنها رسانید.

ظاهر شدن عیسی به شاگردان

(همچین در متی ۲۰:۲۸-۱۶:۲۸ و مرقس ۱۴:۱۶-۱۸ و لوقا ۴۹:۳۶-۲۴)

^{۱۹} در غروب روز یکشنبه وقتی شاگردان از ترس یهودیان در پشت درهای بسته به دور هم جمع شده بودند عیسی آمده در میان آنها ایستاد و گفت: «سلام بر شما باد.»^{۲۰} و بعد دست ها و پهلوی خود را به آنها نشان داد. وقتی شاگردان، خداوند را دیدند بسیار شاد شدند.^{۲۱} عیسی باز هم گفت: «سلام بر شما باد! همان طور که پدر مرا فرستاد من نیز شما را می فرستم.»^{۲۲} بعد از گفتن این سخن، عیسی بر آنها دمید و گفت: «روح القدس را بیابید،^{۲۳} گناهان کسانی را که ببخشید بخشیده می شود و آنانی را که نبخشید، بخشیده نخواهد شد.»

عیسی و توما

^۴ یکی از دوازده شاگرد یعنی توما که به معنی دوگانگی است موقعی که عیسی آمد با آن ها نبود. ^۵ پس وقتی که دیگر شاگردان به او گفتند: «ما خداوند را دیده ایم»، او گفت: «من تا جای میخ ها در دستش نبینم و تا انگشت خود را در جای میخ ها و دستم را در پهلویش نگذارم باور نخواهم کرد.»^۶

^۶ بعد از هشت روز، وقتی شاگردان بار دیگر با هم بودند و توما هم با آنها بود، با وجود اینکه درها بسته بود، عیسی به درون آمد و در میان آنها ایستاد و گفت: «سلام بر شما باد.»^۷ و بعد به توما گفت: «انگشت خود را به اینجا بیاور، دست های مرا ببین، دست خود را بر پهلوی من بگذار و دیگر بی ایمان نباش بلکه ایمان داشته باش.»^۸ توما گفت: «ای خداوند من و ای خدای من.»^۹ عیسی گفت: «آیا تو به خاطر اینکه مرا دیده ای ایمان آوردم؟ خوشا به حال کسانی که مرا ندیده اند و ایمان می آورند.»

مقصد از نوشتن این کتاب

^{۱۰} عیسی معجزات بسیار دیگری در حضور شاگردان خود انجام داد که در این کتاب نوشته نشد. ^{۱۱} ولی اینقدر نوشته شد تا شما ایمان بیاورید که عیسی، مسیح و پسر خداست و تا ایمان آورده بوسیله نام او صاحب زندگی ابدی شوید.

ظاهر شدن عیسی به هفت شاگرد

۲۱ چندی بعد عیسی در کنار بحیره طبریه بار دیگر خود را به شاگردان ظاهر ساخت.

ظاهر شدن او اینطور بود: ^۳شمعون پترس و تومای ملقب به دوگانگی و ننتائیل که اهل قانای جلیل بود و دو پسر زبده و دو شاگرد دیگر در آنجا بودند. ^۳شمعون پترس به آن‌ها گفت: «من می‌خواهم به ما هیگیری بروم.» آن‌ها گفتند: «ما هم با تو می‌آئیم.» پس آن‌ها به راه افتاده سوار کشته‌ای شدند. اما در آن شب چیزی صید نکردند. ^۴وقتی صبح شد، عیسی در ساحل ایستاده بود ولی شاگردان او را نشناختند. ^۵او به آن‌ها گفت: «دوستان، چیزی گرفته‌اید؟» آن‌ها جواب دادند: «نخیر.» ^۶عیسی به آن‌ها گفت: «تور را به طرف راست کشته بیندازید، در آنجا ماهی خواهید یافت.» آن‌ها همین کار را کردند و آنقدر ماهی گرفتند که نتوانستند تور را به داخل کشته بشنند. ^۷پس آن شاگردی که عیسی او را دوست می‌داشت به پترس گفت: «این خداوند است!» وقتی شمعون پترس که بر هنر بود این را شنید لباس خود را به خود پیچید و خود را به داخل آب انداخت. ^۸بقیه شاگردان با کشته بطرف خشکی آمدند و تور پُر از ماهی را به دنبال خود می‌کشیدند زیرا از خشکی فقط یکصد متر دور بودند. ^۹وقتی به خشکی

رسیدند در آنجا آتشی دیدند که ماهی روی آن قرار داشت و با مقداری نان آماده بود. ^{۱۰} عیسی به آن ها گفت: «مقداری از ماهی هایی را که حالا گرفتید بیاورید.» ^{۱۱} شمعون پترس به طرف کشتی رفت و توری را که از یکصد و پنجاه و سه ماهی بزرگ پُر بود به خشکی کشید و با وجود آن همه ماهی، تور پاره نشد. ^{۱۲} عیسی به آن ها گفت: «بیایید نان بخورید.» هیچ یک از شاگردان جرأت نکرد از او بپرسد: «تو کیستی؟» آن ها می دانستند که او خداوند است. ^{۱۳} پس عیسی پیش آمده نان را برداشت و به آنها داد و ماهی را نیز همینطور.

^{۱۴} این سومین باری بود که عیسی پس از رستاخیز از مردگان به شاگردانش ظاهر شد.

عیسی و پترس

^{۱۵} بعد از صرف نان، عیسی به شمعون پترس گفت: «ای شمعون پسر یونا، آیا به من بیش از اینها محبت داری؟» پترس جواب داد: «بلی، ای خداوند، تو می دانی که تو را دوست دارم.» عیسی گفت: «پس به بره های من خوراک بده.» ^{۱۶} بار دوم پرسید: «ای شمعون پسر یونا، آیا به من محبت داری؟» پترس جواب داد: «ای خداوند، تو می دانی که تو را دوست دارم.» عیسی به او گفت: «پس از گوسفندان من نگهبانی کن.» ^{۱۷} سومین بار

عیسی از او پرسید: «ای شمعون پسر یونا، آیا مرا دوست داری؟» پترس از اینکه بار سوم از او پرسید آیا مرا دوست داری غمگین شده گفت: «خداؤندا تو از همه چیز اطلاع داری، تو می دانی که تو را دوست دارم.» عیسی گفت: «گوسفدان مرا خوراک بده.^{۱۸} در حقیقت به تو می گویم در وقتی که جوان بودی کمر خود را می بستی و به هرجا که می خواستی می رفتی، ولی وقتی پیر شوی دست هایت را دراز خواهی کرد و دیگران تو را خواهند بست و به جائی که نمی خواهی، خواهند برد.^{۱۹} به این وسیله عیسی اشاره به نوع مرگی نمود که پترس برای عزت و جلال خدا باید به آن جان بدهد و بعد به او گفت: «به دنبال من بیا.»

عیسی و آن شاگرد دیگر

پترس چهار طرف خود را دید و دید آن شاگردی که عیسی او را دوست داشت از عقب می آید یعنی همان شاگردی که در وقت شام پهلوی عیسی نشسته و از او پرسیده بود: «خداؤندا، کیست آن کس که تو را تسلیم خواهد کرد؟» ^{۲۰} وقتی پترس چشمش به آن شاگرد افتاد از عیسی پرسید: «خداؤندا، عاقبت او چه خواهد بود؟» ^{۲۱} عیسی به او گفت: «اگر اراده من این باشد که تا وقت آمدن من او بماند به تو چه ربطی دارد؟ تو به دنبال من بیا.» ^{۲۲} این گفته عیسی در میان برادران پیچید و همه گمان کردند که

آن شاگرد نخواهد مرد، ولی در واقع عیسی نگفت که او نخواهد مرد. او فقط گفته بود: «اگر اراده من این باشد که تا وقت آمدن من او بماند به تو چه ربطی دارد؟»^۴ و این همان شاگردی است که این چیزها را نوشته و به درستی آن ها شهادت می دهد و ما می دانیم که شهادت او راست است.

خاتمه

^۵البته عیسی کارهای بسیار دیگری هم انجام داد که اگر جزئیات آن ها به تفصیل نوشته شود گمان می کنم تمام دنیا هم گنجایش کتابهای را که نوشته می شد نمی داشت.

اگر اطلاعات بیشتری میخواهید
لطفاً با نشانی زیر تماس بکیرید:

VPG
PO Box 15013
Colorado Springs, CO 80935
USA

